

# جوانان کمونیست ۱۴۰

نشریه سازمان جوانان کمونیست

www.jawanan.org

سرمدیر: مصطفی صابر

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳  
۴ مه ۲۰۰۴

سه شنبه ها منتشر میشود

اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان  
است.  
منصور حکمت



## از تمساح تا مارمولک!

هومان فرجاد (ایران)

فیلم مارمولک ساخته کمال تبریزی که این روزها در سینما های تهران و شهرستانها به نمایش در آمده، با استقبال فراوان تماشاگران روبرو شده است و می رود که به پر فروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران تبدیل شود. فیلم داستان سارق مسلحی است که دستگیر شده و به زندان می افتد. شرایط سخت زندان همراه به اعمال نا انسانی زندانبان با چهره ای عبوس، گرفته و بد علق، که نماینده حاکمیت دینی فوندامنتال است، او را وادار به اقدام به خودکشی می کند. درگیری رضا مارمولک با هم بندش که می خواهد مانع خودکشی او شود، منجر به زخمی شدن بازویش می گردد و سر از بیمارستان در می آورد و با یک آخوند هم اتاقی می شود. آخوند با رفتار های مدرن و چهره ای خندان نمای نو از کنش اجتماعی بین انسان عامی! و روحانیت عالم!! را به نمایش می گذارد، در آخر آخوند صحنه ای را ترتیب می دهد که زندانی با استفاده از لباس او از بیمارستان فرار کند. زندانی با لباس آخوند موفق به فرار از زندان می شود و مبلغی برای افکار آن روحانی خندان می گردد تا اینکه بعد از یک سری اتفاقات دستش رو شده و به دام زندانبان می افتد. اما این بار زندانبان دستبند به دستش نمی زند زیرا که لباس آخوند کار خودش را کرده است و او اهلی گردیده است. کاری را که زندانبان بد اخلاق نتوانسته بود انجام دهد روحانی خوش سیما از پس آن برآمده بود.

## پیروز باد اعتصاب معلمان!



معلمان در شهرهای مختلف اعتصاب و مبارزه خود را شروع کرده اند. این مبارزه باید به پیروزی برسد. معلمان باید مورد حمایت وسیع قرار گیرند. بورژوازی و دانش آموزان باید به حمایت علنی و وسیع و متشکل از معلمان برخیزند. پیروزی معلمان پیروزی همه ماست.

به اطلاعیه شماره ۳ حزب کمونیست کارگری در باره اعتصاب معلمان توجه کنید:

امروز دوشنبه برای دومین روز اعتصاب معلمان و تجمعات اعتراضی آنها در سراسر کشور ادامه یافت. در تهران در اکثر مناطق آموزشی در دوروز گذشته اعتصاب و تجمعات اعتراضی معلمان در برابر ادارات آموزش و پرورش جریان داشت. در منطقه ۴ حدود ۱۰۰۰ نفر، در منطقه ۲ حدود ۲۰۰ نفر، در مناطق ۱، ۸، ۱۲ و ۱۷ و سایر مناطق هم صدها نفر از معلمان دست به تجمع اعتراضی زدند. در این تجمعات

## رهبان اول مه سقر در بندند.. آزادشان خواهیم کرد!

رژیم اسلامی در روز ۱۲ اردیبهشت به اجتماع کارگران سقر که میخواستند مراسم اول مه را برپا کنند حمله کرد و تعدادی از رهبران سرشناس کارگری از جمله محمود صالحی، برهان دیوانگرد، جلال حسینی، اسماعیل خودکام، محمد صالح حسینی، محمد عبیدی، و... همچنین محسن حکیمی عضو کانون نویسندگان را دستگیر کرد. حزب کمونیست کارگری کمپین وسیعی را برای آزادی فوری این دستگیر شدگان آغاز کرده است. رحمان

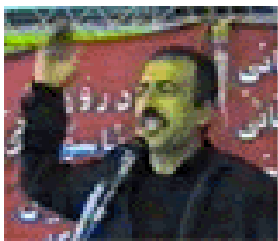
حسین زاده دبیر کمیته کردستان حزب طی نامه ای به اتحادیه های کارگری و نهادهای بین المللی خواسته است که به جمهوری اسلامی اعتراض کنند. کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد به سازمان جهانی کار در مورد دستگیری کارگران در سقر شکایت کرده است. چند سال پیش جمهوری اسلامی رهبران کارگری در سقر را دستگیر کرد در کمپین فشرده ای که هم در خارج و هم در داخل به ابتکار حزب

## پایان تعطیلات!

مصطفی صابر

چند روز پیش در شهر آرا تهران مردم برای گرفتن گلرنامه با ماموران رژیم به زدوخورد پرداختند. قبل تر در شهر ری درگیری وسیعی بین مردمی

که دزدهای بیت رهبر پولشان را بالا کشیده بودند با نیروهای رژیم صورت گرفت. اتفاقا مشابهی برای چندمین بار در اصفهان صورت گرفت. در گیلان چایکاران به نبرد با جمهوری اسلامی ادامه میدهند، جاده بستن و کفن پوشیدن و آماده مرگ بودن نشانه های حدت این رویارویی است و



حزب کمونیست کارگری ایران ۳ مه ۲۰۰۴، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۳

گزارشات حاکی از تشدید آن است. اعتصابات معلمان هم که ۱۳ اردیبهشت شروع شد و (علیرغم تمام تلاشهایی که برای مرعوب کردن و یا به سازش کشاندن این اعتراض صورت میگردد) شواهد از وسعت و رادیکالیسم آن خبر میدهد. در این مورد هم یکی از

## آخرین نامه:

## شگفت آور بود!

سلام دوستان. همانطور که قبلا مطلع شدید در هفته گذشته چایکاران روستاهای لاهیجان و لنگرود دست به تحصن و بستن جاده لاهیجان - لنگرود زدند که توسط مزدوران رژیم سرکوب شدند. خواستم تجربه ای را با شما در میان بگذارم.

حوادث اینچنینی کاملا احساسی و بدون برنامه ریزی است. فاقد رهبری است. چایکاران از روی احساس و غریزی عمل کردند و از درون کاملا باهم تضاد داشتند. در بین شان همه گونه آدمی وجود داشت. چند تاشان عکس خمینی را بلند کرده بودند تا از آن به عنوان سپر بلا استفاده کنند! بعضی شان هنگام کتک خوردن از دست ماموران ((مرگ بر اسرائیل)) میگفتند! تعارف نباید داشت. ظرفیت ها همین اندازه است که این رژیم اینقدر دوام آورده است.

عوامل رژیم وقتی برای شکستن تحصن به روستائیان وعده توخالی میدهند، هنوز بیشتر شان قند توی دلشان آب میشود و میدان را خالی میکنند. در آن لحظه صندوق را بیابوند فوراً برای طرف رای هم می اندازند و میگویند چه آدم نازیستی است!

البته این بار به خیلی ها محل نگذاشتند. استاندار را هو کردند. او به چایکاران گفته بود اگر از تحصن دست بردارید خودم مشکل را با مقامات بالا در میان میگذارم که در جوابش گفته بودند مشکل ما همان مقامات بالا هستند!

اغلب کسانی که تحصن کردند تنها کارگرتند و در باغهای دیگران کارگری میکنند تا صاحبان باغها

طلب شان وصول نشود به دستمزد ناچیز خود نمی رسند. دولت اعلام کرده در ازای هر هکتار ۷۰۰ هزار تومان وام به مالکان میدهد. حالا دولت که در پرداخت طلب سال گذشته چایکاران در مانده، چگونگی میخواهد در ازای هر هکتار به آنها

صفحه ۲

صفحه ۲

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱

## پایان تعطیلات!

دوستان از تهران میگوید بزودی معلمان از چهارچوب فعلی فراتر خواهند رفت. در بین کارگران نیز شواهد بر گسترش اعتراض و اعتصاب و قدم هایی در جهت سازمانیابی تاکید میگنارند. اول مه امسال و قطعنامه سراسری کارگران در اجتماعات مختلف مطرح شد، طلایه حرکتی نوین است. از این شواهد باید چه نتیجه ای گرفت؟

اول اینکه دوره تعطیلات عید به پایان رسیده است. قبل از عید و بویژه در جریان انتخابات رژیم با اعتراضات و شورش های شهری وسیعی روبرو بودیم. محرم امسال سخت ترین محرمی بود که رژیم اسلامی تا بحال از سر گذرانده است. اعتصابات معلمان و اعتصابات کارگری و چهارشنبه سوری و غیره همه حکایت از رادیکالتر شدن اعتراضات علیه جمهوری اسلامی داشت. تعطیلات عید وقفه ای در این روند ایجاد کرد. اکنون شواهد نشان میدهد که جامعه ایران اعتراض علیه جمهوری اسلامی را از همانجایی دنبال میکند که قبل از عید موقتاً رها کرده بود. دوم یک کشاکش و ردرویی گسترده بین مردم و جمهوری اسلامی بسرعت فرامیرسد. همانطور که شواهد فوق هم دلالت دارد همه بخش های جمعیت آماده اعتراض هستند. هرگوشه از ایران اکنون مثل فریون کنار و نمونه های مشابه آماده طغیان و فراری دادن امام جمعه و کل حکومت است.

اوضاع بین المللی رژیم هم بنفع این رویاری قابل انتظار است. اخیراً آمریکا فشارها را بر جمهوری اسلامی افزایش داده است و اتحادیه اروپا نیز با توپ و تشر با رژیم اسلامی رفتار میکند. موش دولتی های جمهوری اسلامی که عراق گرچه برگ برنده او در مناسبات بین المللی است اما در عین حال مثل تیغ دو لبه علیه خود او عمل میکند. آمریکا برای کنترل و مهار اسلاميون که خود او برایشان میدان وسیعی مهیا کرده است، گاه لازم است به جمهوری اسلامی و سوریه دندان نشان دهد. در هر حال موقعیت نامظن و تحت فشار جمهوری اسلامی در مناسبات بین المللی دستکم یک فاکتور روانی به نفع اوج گیری مبارزه مردم و به زیان رژیم و دستگاه سرکوش است.

در کشاکش و رویارویی که فراخواهد رسید، نقطه اتکاء رژیم دستگاه سرکوب از یکسو و امید به پراکنده گی و عدم سازماندهی و رهبری واحد اعتراضات از سوی دیگر است. دستگاه سرکوب رژیم شکننده است و در مقابل یک تعرض جلی و سازمان یافته قدرت دوام زیادی ندارد. نقطه قدرت رژیم در واقع در پراکندگی، فقدان سازماندهی و رهبری سراسری و در یک کلام در ضعف جنبش علیه اوست. رفع این ضعف بویژه بر عهده ما کمونیستهای کارگری است.

## «جرم»: قرن بیست یکمی بودن!



### بهرام مدرسی

**بازگشت به انسان مبنای  
ضدیت جوانان با مذهب  
گفتگوی نشریه بی خدایان  
با بهرام مدرسی**

**بی خدایان:** با در نظر داشتن نقش و نفوذ دین و یا ضدیت با دین (بی دینی) در ذهنیت حاکم بر جامعه و افق و خواسته های جوانان، چه تفاوتی بین نسل انقلاب ۵۷ با نسل جوان امروز می بینید؟

**بهرام مدرسی:** نسل انقلاب ۵۷ در جامعه ی سر بلند کرد که فرق زیادی با امروز جمهوری اسلامی داشت. تربیت، روششناسی و اعتراض و خواست این نسل نه تنها مذهبی نبود بلکه آتلیست و غیر مذهبی و به این اعتبار چپ بود. به تمام معنی کلمه چپ بود. ملا، آخوند و تمام شئون مذهبی از نظر این نسل، مسخره و حقیر بودند. در خیلی از محلات تهران برای نمونه ملا و معم جرات به خیابان رفتن را

ناشناختند. مسخره اش میکردند، دستش میانداختند. ملا در آن جامعه مساوی بود با آدم شکم پروری که کاری بجز سرکیشه کردن مردم بلد نیست. جوانان به حسینیه ارشاد میرفتند تا کفش و کیف عذاران را بزدند. نه اینکه دزد بودند، میخواستند به این وسیله کل آن خیمه شب بازی را مسخره کنند. این نسل اگر میخواست حتی دوست پسر یا دختر پیدا کند بعضاً به حسینیه میرفت. درس قرآن کمترین درس دوران تحصیلی این نسل

آنها می گوید اگر اسلام از تجر گرایی (که ذاتی آن است) رها شود و یا علم و فلسفه و جامعه شناسی که عمدتاً از غرب هم هست به شکل مناسب تلفیق شود می توان از سرخوردگی انسان ها از این دین جلوگیری کرد. اما از آنجایی که ارزشهای دینی پشتوانه هنجارهای اجتماعی موجود در روابط سنتی است با مناسبات لیبرال دوران مدرنیته در تضاد در می آیند هیچ کس یا فرقه ای قادر نیست این تضاد ها را آشتی دهد.

رضا مارمولک در لباس آخوند به انسان وراسته ای تبدیل می شود که یک روحانی معمولی نمی تواند به این جایگاه برسد. این به علت کار های است که انجام می دهد از قبیل کمک به فقرا شبانه و به درو از انتظار، (رضا مارمولک برای برای پیدا کردن راهی برای فرار شبانه به جستجوی کسی می پردازد که قرار بوده برایش گذارنامه جعل کند و در تصویر مردم این تصور ایجاد می شود که حاج آقا بین فقرا پول تقسیم میکنند!) سختگیری نکردن در امور دینی، کنار آمدن با موسیقی و روابط آزاد دختر و پسر... و همه اینها (در دنیای واقعی غیر ممکن اند) باعث می شود که مردم شیفته این آخوند شوند تا جایی که رضا مارمولک هم شیفته اش می شود و پیام کمال تبریزی را به تماشاگر می رساند و می گوید که این لباس مردم را اهلی می کند و گویا اینجا اهلی کردن یعنی ایجاد علاقه کردن که آخوند به نقل از شازده کوچولو بیان می کند.

کمال تبریزی غافل از اینکه توده مردم قرنهای سوسیست و وحشیگری را در لوی این لباس را با پوست و استخوان خویش لمس کرده اند و این لباس رانه نمادی از رهایی بخشی، بلکه تداعی کننده امر به معروف و

بود. این نسل خوشبختی خودش را نه در آن دنیا و خلسه مهرتی مذهبی، که درست در آن لحظاتی میباید که زندگی میکند و درست به همین جهت در صف اول مبارزه با رژیم شاه بود. چون میخواست "بهشت" خودش را در همان جامعه برپا کند. انقلاب ۵۷ این نسل را وسیعاً به صحنه آورد. جوان در آن زمان درست مثل امروز خودش را چپ میدانست و برای بیان خودش، برای بیان تمام آن اهداف انسانی و غیرمذهبی. این نسل اما برای دخالت در اوضاع سیاسی وقت مجبور بود به سنتی که در آن زمان بعنوان چپ جامعه حاضر بود، دست برد و سعی کند که از کانال آن در تحولات تاریخی آن دوره شرکت کند. به نظر من نیشود از نسل انقلاب ۵۷ صحبت کرد و اشاره کوتاهی به این چپ نکرد. نسلی که شما به آن اشاره کردید در منتهی علیه مسئله مجبور شد که علیرغم تمام شور ضد مذهبی اش، رنگ این چپ را بخود بگیرد. به زبان آن صحبت کند و دنیا را از دریچه تنگ پنجره این نیروها ببیند.

چپ در آن زمان تا مغز استخوان مذهبی بود. این سنت اگر هم رسماً خودش را مسلمان نیشناخت ولی مذهبی بود. باورهایش و نگرشش به جامعه، به خودش و به کاری که میخواست بکند مذهبی بود. این دلایل خودش را دارد که امیدوارم در فرصت دیگری بشود به آن پرداخت. اما در همین مختصر صفحه ۳

## آخرین نامه

از صفحه ۱  
بلون گرفتن برگ چای پول پرداخت کند؟ این ماجرا واقعا توهمین به شعور همه ماست.

از بحث اصلی دور شدم. نکته جالب برایم این بود که اطلاعیه حزب کمونیست کارگری در بین چاپکاران پخش شد. اینها شاید اولین بار بود که از وجود حزب کمونیست کارگری اطلاع پیدا کردند. به ماهواره و اینترنت که مجهز نیستند. خیلی هایشان شبها از رادیو بی بی سی و غیره انتظار انعکاس اخبارشان را داشتند. ولی اعلامیه سریعاً در بین شان تکثیر شد. آنان تشنه چنین حرکتی از حزب بودند. به جرات میگویم تاثیر این حرکت شگفت آور بود.

**گیان، یک دوستدار  
چاپکاران.**

فیلش اتویلی را می پروراند که در آن مردم در صلح و صفا و با هم در جامعه ای اسلامی زندگی می کنند که در مسجش دیگر آخوند ها بالای منبر نمی روند و کف زمین مینشینند و مردم همه به کمک هم می شتابند و بین فقرا شبانه پول تقسیم می کنند. ( لابد دیگر احتیاجی به امام زمان نیست یا شاید رضا مارمولک خود امام زمان باشد!) در مسجد کسرت موسیقی بر پا می کنند، معتادان اعتیاد را کنار می گذارند، ارادل و اوپاش تویه می کنند و به خدا روی می آورند و همه این کار ها را لباس آخوند خندان انجام می دهد چون آنها را اهلی کرده است.

به نظر می رسد که کمال تبریزی در فیلم بلون توجه به ریشه اصلی مسائلی چون دزدی، فقر، اعتیاد به مواد مخدر سعی می کند با راهکار های نو از جنس دین به آنها پردازد در حالی که حقیقت این است که این معضلات ریشه در مناسبات اجتماعی دارند که زیربنای آنها بر نابرابری انسانها در مالکیت بر حاصل تلاششان است و البته شدن انسان نه به واسطه رفتار آخوند های مرتجع بلکه به خاطر ساختار های نظام نا عادلانه بورژوازی بر مناسبات و ذهنیت انسانها در دنیای امروز که صد البته دین و مذهب در باز تولید این تا برابری ها به واسطه حمایتشان از حاکمان زور و سرمایه نقش اصلی را داشته.

### با پوش از دوستانی که برای ما

نامه فرستادند، مخصوصاً سیما امیدوار، منصور ترکاشوند، سامی سهامی، بابک شلیدی، یک دوست پزشکی و عزیزان دیگر، هفته آینده میگوئیم جبران کنیم.

نهی از منکر، ولایت فقیه، خلخال، طالبان، اعدام و سنگسار و هزاران جنایت دیگر می دانند که با هر رنگ و جلای دیگر محال است دوباره در زیر بیرق سیاه اش جمع شوند. سروش، حجاریان، خاتمی و درادوسته ایشان، مارمولک که چه عرض کنیم شاید تمساحی بودند که در سکوت روشنفکر دینی ملرن با تحمل، خندان چندین سال است که سعی می کنند چهره ای مدرن از اسلام و آخوندیسیم به نمایش بگذارند. اما با گسترش اندیشه های آوادخواهانه و برابری طلبانه نقاب از چهره اش بر گرفته شده و تلاششان ناکام مانده است.

کمال تبریزی در بهترین حالت قادر بوده مردم را به سالنها بکشاند همانطور که خاتمی مردم را به انتخابات کشاند، اما علت این استقبال این است که در ظاهر به نظر می رسد فیلم به هجو آخوند ها پرداخته است، در سکانسهایی آخوند با دختری به قول خودش حال می کند یا الفاظ رکیک و کوچه بازاری به زیان می آورد که بعضاً کمیک است، این بعد فیلم مورد توجه مردم واقع شده است و از آنجایی که مردم از آخوند جماعت نفرت دارند و تحقیر کردنشان به آنها لذت می بخشد، توجه مردم را به خود جلب کرده است. این دلیل اصلی هجوم مردم به گیشه است.

بر خلاف انتظار آقای تبریزی باید بگویم که همان مردم زمانی که سالنها را ترک می گویند و چشم هایشان را بر واقعیات جامعه باز می کنند عکس های آخوند های جنایتکار را بر در و دیوار شهر می بینند و حجاب اجباری را بر سر دارند نابرابری و فقر را می بینند همه راه های را که به سوی خدا ختم می شود را سراب های می بینند که فقط در مخیله امثال تبریزی می گنجد. کمال تبریزی در

# تروتسکیست های اسلامی!

## نامه هایی از دانمارک (۲) محمود قزوینی



۱۵ سال پیش وقتی خبر فتوای خمینی بر علیه سلمان رشدی و تظاهرات مسلمین بر علیه کتاب او را شنیدم در ترکیه بودم. من که فرار بودم به کشور دانمارک بروم، اخبار مربوط به دانمارک بیشتر توجه من را جلب مینمود. در خبرها شنیدم بودم حدود ۲ هزار نفر در دانمارک بر علیه سلمان رشدی تظاهرات کرده بودند! نمیتوانستم این خبر را هضم کنم. پیش خود میگفتم مگر در آنجا چه و کمونیست وجود ندارند که جلوی این اسلامی ها ضد آزادی بیان را بگیرند. چرا ایرانیان پناهنده اجازه دادند که این ها راحت در خیابان رژه برونند و ترس و وحشت در دل هر انسان آزادیخواهی که میخواهد حرف دلش را بزند ایجاد کنند. باورم نمیشد. وقتی به دانمارک آمدم دیدم که این خبر واقعیت داشت و اسلامیون بیش از ۲ هزار نفر را بر علیه آزادی بیان و کتاب آیه های شیطانی در کپنهاگ جمع کرده بودند و کتاب سلمان رشدی را در خیابان آتش زده بودند. دردی عمیق وجودم را فشرد. چگونه میشد در محیط آزادی که هر انسانی حداقل میتواند حرفش را بزند عده ای بدون هیچ مانعی در خیابان بر علیه آزادی بیان عریه بکشند و الله اکبر بگویند.

هیچ قربانی با کمونیسم و مارکسیسم ندارد، اما این هم به جایی نرسید. با گروهها و طیفهای مختلف از طرفداران شوروی و بلوک شرق یعنی همزادان حزب توده در طرفداران آلبانی و گروههای تروتسکیستی را ملاقات کردم و در جلسات آنها شرکت کردم. به سرعت فهمیدم اینها همان احزاب برادر گروههای چپ سنتی و توده ای و فدایی ایرانند که بیماریشان از آنها هم عمیق تر و درمان ناپذیر تر مینماید. یکی از این گروهها یک گروه تروتسکیستی به نام لئوتاسیونال سوسیالیستها است که در چند کشور اروپایی عده ای را بلور خود جمع کرده اند. مرکزشان هم لندن است. این گروه یکی از اسلام دوستان سرسخت است. من اوانل در جلسات آنها که مربوط به برخورد به مذهب و اسلام بود شرکت میکردم. اینها خودشان را نه تنها طرفدار اسلام بلکه طرفدار فاندائلیسم اسلامی میدانند. اولین بار که این را از زانشان شنیدم بشدت عصبانی شدم و گفتم شما خجالت نمیکشید که خودتان را مارکسیست و سوسیالیست میدانید. مارکس راجع به مذهب چنین گفت و چنان کرد. خطاب به آنها گفتم علیرغم دفاعتان از اسلامها، شما اگر در ایران و افغانستان و یا جایی که اسلامها فعالند، حضور داشتید، حتی اجازه نیافتید همین جلسه شان را در دفاع از اسلام برگزار کنید. و با نشان دادن اطلاعاتی ای از خودشان که عکس از مارکس را داشت، به آنها گفتم به خاطر همین عکس مارکس اسلامیون شما را زنان و شکنجه و اعدام میکردند.

یکی از آنها پا شد و با دفاع از گروههای اسلامی در خاورمیانه با افتخار از شرکتش در تظاهرات گروههای اسلامی در الجزایر صحبت کرد. سخنانشان هم در دفاع از اینکه اسلام دین انقلاب است سخنرانی کرد و یک چیزهای دست و پا شکسته از هجرت محمد از مکه به مدینه و دیگر مزخرفات را حفظ کرده بود و با توجه به حرکت اسلامیون در خاورمیانه، فوندائلیسم اسلامی را یک حرکت مترقی ارزیابی کرد. اینها کتابی هم در رابطه با حرکتهای اسلامی در خاورمیانه به نام «فوندائلیسم اسلامی، فاشیسم یا انقلاب» دارند که یکی از رهبران در انگلستان آن را نوشته که من البته ترجمه دانمارکی آن را خواندم. در این جزوه نویسند کتاب که سفری هم برای تحقیقاتش به خاورمیانه کرده بود به دفاع از بنیادگرایی اسلامی میپردازد و خواهان حمایت از گروههای اسلامی مانند اخوان المسلمین در مصر، حماس و جهاد اسلامی و گروههای اسلامی در الجزایر و افغانستان و... میشود. در این کتاب این را هم تئوریزه کرده اند که از جمهوری اسلامی ایران هم تا آنجا که بر علیه امپریالیسم مبارزه میکنند حمایت کنند. البته من هیچگاه انتقادی از اینها بر علیه جریانات اسلامی ندیدم. گویا اینها جز حمایت از جریانات اسلامی وظیفه دیگری ندارند. در جریان همین حمله آمریکا به عراق، برای اینکه بتوانم مثلاً چشمشان را بروی واقعیت باز کنم و آنها را از حمایت از اسلامیون و بعضی ها باز دارم، به نمونه افغانستان رجوعشان میدادم و توضیح میدادم که

جامعه به او داده است جهانش را ارزیابی کند. بسنجد و برای خودش مکانی در آن تعریف کند. کل آن تربیت و جهان بینی اسلامی اما برلی این نسل با دنیایی که میخواست تازه بشناسش جزور در نمی آمد. با داستان کرلا و حسین شهید نمیتوان به شناخت دنیای ارتباطات جهانی و انقلاب افروماتیک رفت. این نسل توانست با توضیح المسائل خمینی به توضیح روابط با جهان پیرامونش بپردازد. این نسل در صحرای عربستان ۱۴۰۰ سال پیش زندگی نمیکرد که با خیمه نشینان همسایه ۴ روز فاصله داشته باشد. این نسل، کل آن ارزشهای مذهبی که به خودش داده بودند را لایه به لایه کنار زد، پوست اناخت. هم خودش و هم کل آن فرهنگ اجتماعی حاکم را بیشتر شناخت. بخشی از این نسل در ابتدای روند کنار زدن مذهب، به مکانی که تماماً مذهب را کنار نمیگذاشتند روی آورد. شاید کل صورت مسئله با ابعادی که امروز به آن میگرد برایش روشن نبود. وقت زیادی اما لازم نبود که کل این نسل خود را در مقابل و ضد تمام آن ارزشها و معیارها پیدا کند. به این تصویر اگر حکومت اسلامی را هم که کل آن جهان بینی مذهبی را قانون کرده و جوان تازه به سن رسیدن متولد انقلاب ۵۷ را مجبور و محکوم به رعایت آن میکند، اضافه کنید. قاعلتا باید همه چیز روشن شود. جوان ما که الان دیگر به سن بلوغ رسیده است. همه چیز را زیر سوال میبرد. میبیند که هر تلاشش برای

نسل جوان امروز اما در شرایط کاملاً متفاوتی سر بلند کرده است. نسلی که در روزهای انقلاب ۵۷ و چند سالی بعد از آن به دنیا آمده است، امروز ۲۵ تا ۳۰ سالش است. تربیت اجتماعی و کل آن دادهایی که به شخصیت فردیش شکل میدهند مذهبی بوده است. رژیم اسلامی روی این نسل حساب جداگانه ای باز کرده بود. این نسل باید قاعلتا مذهبی میبود و کل ارزشهای اجتماعی و فردیش را مذهب و در این مورد اسلام تعیین میکرد. این نسل اما نه تنها به این بیان مذهبی نیست، بلکه درست در نقطه مقابل آن ایستاده است. خیلی بیشتر از نسل ۵۷ که در موردش صحبت کردیم در مقابل مذهب ایستاده است و اصلاً ضد مذهب است. آتلیسم شاید برای بیان رابطه نسل انقلاب ۵۷ با مذهب کافی باشد، برای این نسل اما آتلیسم حق مطلب را داد نمیکند. این نسل ضد مذهب است. نه تنها آتلیسم قبول ندارد، بلکه میخواهد از ریشه بکنش. اینکه چرا این نسل علیرغم آن تربیت مذهبی چنین ضد مذهب شد را باید توضیح داد. ببینید در قرن ۲۰ نمیتوان ۴۰ میلیون انسان را در زانل مذهبی نگاه داشت. انسان قرن ۲۰ را رژیم اسلامی توانست مجبوس نگاه دارد. این نسل جهان را از دریچه زخعیلات نهج البلاغه و قرآن و کتابهای درسی اسلامی دید. اولین آشناییهای اجتماعی با خودش و جهان پیرامونش از همان دریچه بود. انسان اما همیشه ۶ ساله و ۷ ساله باقی نمیماند، بالاخره روزی سر بلند میکند و سعی میکند با معیارهایی که تاکنون فرهنگ حاکم بر

فکر میکرد مذهبی بودن از سرو کولش بالا میرفت، عشق به شهادت و کشته شدن درست مثل مذهبیون برایش مقلس بود. این سازمانها، افرادشان را برای مردن آماده میکردند. زندگی برایش ارزشی نداشت. در تربیت و روانشناسی مذهبی، فرد ارزشی ندارد و در سوز عشق به خدا حاضر است خودش را به آب و آتش بزند و با امید رفتن به بهشت و یا برای تور کردن چنتایی از آن حوریان سیاه چشم، خودش را به کشت میدهد، در این سنت چه هم صورت مسئله همان بود. با این تفاوت که جای خدا را گذاشته بودند. سوسیالیسمی که معلوم نبود بالاخره کی وقتش میرسد؟ نگرش این چه به جهان هم مذهبی بود. برای ملا و آخوند، «خراج» برابر بود با دشمن، و فرهنگ غربی برایش حرام و غیرقابل قبول بود. برای این چه هم همینطور بود. فرهنگ و سنت غربی از موزیکش تا مد لباسش، از ادبیاتش تا نوع زندگی (بنجل) بود. مسخرشان میکردند. این چه بیشتر با ملا و فرهنگ اسلامی حال میکرد تا ادبیات و زندگی غربی. رفاه برایش بورژوازی بود. لباس پاره پوره به تن میکرد تا به اصطلاح مردمی و به این اعتبار مذهبی باشد. درهرحال همانطور که گفتم باید بیشتر در مورد این چه صحبت کرد. نسل جوان ۵۷ مجبور بود برای دخالت در مهمترین مقطع زندگی به این چه به اصطلاح آتلیسم با این مشخصات رجوع کند و رنگ و روانشناسی فردی و اجتماعی این چه را بخود گرفت.

میدانند که از کارش پشیمان شود. باور کنید که حتی حاضر نبودند وقتی با زنی یا دختری صحبت میکنند مستقیم در چشمش نگاه کنند. نمیگفتند که حرام است ولی اگر میپرسیبید که چرا؟ چیز بیشتری از «حرام بودن» دستگیرتان نمیشد حاکمتر میگفتند که «عیب» است. این به اصطلاح چه جزو اولین نیروهایی بود که برای «همراه شدن با مردم» چادر و مقنعه سر فعالین زن خود کردند. موزیک که این چه به آن علاقه داشت هم انعکاسی از دنیایش بود. بنان و شجریان و ترانههای «تولی پری کجایی» و «ای الهه ناز» او را به خلسه میبرد. گوگوش و رامش را گوش نمیکردند. لشکری از شاعران و نوازندگان و نویسندگان را با خود داشت که تعداد زیادی از آنها همین امروز هم دارند برای رژیم اسلامی مینویسند و مینوازند. این سنت به «خلوص» مذهبی احتیاج داشت. نسل انقلاب ۵۷ به حسینیبه میرفت تا آن مزخرفات را مسخره کند ولی خودش در سازمانهای این چه سر از جلسات «انتقاد و انتقاد از خودی» در سر آورد که باور کنید فرق زیادی با آن سینه زنی و گریه و شیون حسینیبه نداشت. این نسل که تا پیش از این در کافهای خیابان ژاله میزد و میرقصید در این سازمانها مجبور بود که درست مثل داستان حسین شهید، این بار با ترانه «مرغ سحر» به خلسه برود و به حال خود بگرید. مثال دیگر، نگرش این چه به خودش است. میگفت ماتریالیست است و به خدا عقیده ندارد. ولی وقتی در مورد خودش

از صفحه ۲

## گفتگو با بهرام مدرس

اینکه، سنتی که این چه از آن سر بلند کرد، سنتی اساساً مذهبی بود. سازمانهای سیاسی این چه از همانجا آمدند و اعتراض این چه به جامعه هم فاصله زیادی با اعتراض مذهبیها نداشت. بیخود نبود که کسی مثل گلرخی مدعی بود که اولین سوسیالیست جهان علی بوده و اسلام و سوسیالیسم فرق زیادی با هم ندارند. سرگذشت سازمانهای سیاسی این چه هم که بر همه عیان است. از حزب توده گرفته تا فدایی و بیقیستان جوان انقلاب ۵۷ مجبور بود که به این سازمانها و احزاب رجوع کند و سعی کند که خودشان را با آنها همراه کند. چاره دیگری نداشت. چیز دیگری موجود نبود. وقتی میگویم آن چینی که در جامعه رسماً نمایندگی میشد، مذهبی بود، منظوم به تمام معنی کلمه است. من اینجا به جوانی از آن اشاره میکنم تا فرق آن با نسل امروز بیشتر روشن شود. نگرش این چه به زنان و رابطه انسانها با هم برای مثال فرق جنی با نگرش آخوند محل نداشت. زن و مرد ملون برای این چه، «قرطی» و «سبک» و «سوسول» بودند. ازدواج برایش خیانت بود، سکس برایش تابو بود، عشق برایش معنی نداشت. اگر کسی میآمد و میگفت که فالاری را دوست دارم و میخواهم با او زندگی کنم یا ازواج کنم، برایش جلسه میگذاشتند و آنقدر تحت فشار قرارش

## کمونیسم رنگی!

ایمان شیرعلی، آلمان

مصطفی عزیز سلام!

مباحث مختلفی که طی شماره های اخیر نشریه حول هنر بویژه موسیقی و همچنین نظراتی که در مورد شعرایی مثل شاملو مطرح شدند، عاملی برای ایجاد سوالات و تا حدودی شکل گرفتن انتقاداتی نسبت به رفقایم در نشریه در ذهن من شد.

ابتدا ترجیح میدهم نظر خود را در مورد جنبش کمونیسم کارگری از یک بعد معین یعنی تفاوتی این جنبش با جنبش ها و طرز تفکرهایی که روزگاری چپ و حتی کمونیستی نامیده و فرض گرفته میشدند بیان کنم.

کمونیسم کارگری برای من در نظر اول وقتی با چپ سنتی و «کمونیسم» جهان سومی مقایسه میشود بلافاصله به کمونیسم رنگی تغییر نام میدهد. به این می‌رسیم، اما ابتدا در مورد چپ سنتی.

چپ سنتی همانطور که از اسمش پیداست بخش چپ جنبش ملی - مذهبیست. مثل تمام این جنبش ریشه در واپس‌زدگی، شوونیسم مردسالارانه، و دفاع از تراجاع مذهبی داشته و نیز از ناسیونالیسم (ملی گرایی) و بالطبع فاشیسم و نژادپرستی مایه گرفته است. به تیرش آستین کوتاه زن ایراد میگردد و هرازگاهی از «آبگوشت و کرده لری خودمدمانی» با حسرت یاد میکنند. «زبان شیرین فارسی» را تقلیس کرده، «اجنبی ها» را ملعون میشمارد. کارگر افغانی را بیگانه میشمارد و بهر حال به سرنوشت او بی اعتنا است.

امروز این «چپ» خاکستری به لطف حضور کمونیسم کارگری به حاشیه رانده شده. کمونیسم رنگی جای آنرا گرفته. کمونیسمی که برای سلیقه مردم حد و مرز نمیگذارد. که فقط با رفیق خودش حال نمیکند. که یک دنیا حرف برای گفتن دارد. که مدرن است. مدرن به معنای واقعی کلمه و به معنای همه چیزهایی که از طرف جنبش ملی-مذهبی «چپ» هایش به بی بند و باری معنی شده. کمونیسمی که رنگ دارد، که بوی زندگی میدهد و مریخی نیست.

من عقیده دارم هر جنبش اجتماعی فرهنگ و سنت هایش را با خود به درون جامعه میبرد. حال آنکه ممکن است این فرهنگ و سنن هیچگاه از بلندگوهای رسمی این جنبش اعلام و تعریف نشوند. کمونیسم کارگری هم از این امر مستثنی نیست. فرهنگ کمونیسم

## اول مه، فنلاند

به دعوت سازمان جوانان کمونیست واحد فنلاند، مراسم باشکوهی به مناسبت اول ماه مه در هلسینکی برگزار شد. مراسم با سرود آترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و برابری و یاد عزیز منصور حکمت شروع شد. سپس سهصد حسین زاده دبیر سازمان



کارگری فرهنگی فوق مدرن، سکولار و مترقیست. باید به این فرهنگ خو گرفت. حال آنکه حضور طولانی چپ سنتی در جامعه وجود دکمهای به ارث مانده از این چپ را باعث شده. دکمهایی که گهگاه ناخواسته خود را مستلزم پافشاری به روی آنها مبینیم!

طی تعقیب بحث های اخیر در مورد هنر از جمله موسیقی و بیشتر «معنای شاملو» یا بهتر بگویم «معنای دگم حول شاملو» هرازگاهی به ردیابی از این چپ میبازم را باخته برخورد.

اینکه نوعی از موسیقی را «کالایی» و نوعی دیگر را «اصیل» و «روشنفکری» و اینکه «انسان را به فکر وادار می کند» تعریف کنیم (و از قضای روزگار هم همیشه آن نوعی از موسیقی که «خودی»، «ساخت وطن» و سنتی است به عنوان همان اصالت در موسیقی یاد میشود و هرجا پارچه لباس خواننده زنی از اندازه «استاندارد» کمتر بود

«اصالت» موسیقی تقلیل یافته و «کالایی» و «مصرفی» لقب میگردد. از هیچ چیز دیگر به جز از «چپ» سنتی-مذهبی بر نمباید.

یا وقتی شاملو مبنای کمونیسم مان میشود و با شنیدن نامش اشک در چشمانمان حلقه میزند. حال آنکه شاملو در بهترین حالت انسان شریفی بود که در مقابل صف انقلابیون مبارزی همچو من و شما کلاه احترام از سر برداشته بود! هر روز که میگردد (این تنها یک تکیه کلام یا کلیشه نیست واقعتاً اژکتیو جامعه است) کمونیسم کارگری بیشتر و مسلط تر فرمان ماشین انقلاب را در دست میگردد. ما کمونیستهای رنگی هستیم و باید رنگی فکر کنیم. «چپ» مذهبی باقیمانده تعیین تکلیف کنیم. باید دنیا را از زاویه دید کمونیسم کارگری ببینیم!

آنطور که پیداست قرن بیست و یک می‌رود که با همه مصیبت‌هایی که از آغازش به مصیبت‌های مردم و کارگران جهان افزوده و با تروریسم دولتی و اسلامی که در آن شدت گرفته، در نهایت و با حضور ما قرن کمونیسم کارگری لقب بگیرد!

پس از خوش آمد گویی و تبریک اول ماه مه، اطلاعاتی سازمان جوانان کمونیست را برای مهمانان و حاضرین در مراسم قرائت نمودند. عیبل گلپریان کادر حزب کمونیست کارگری ایران چند کلمه در مورد اهمیت تاریخی این روز بیان کردند و همچنین شعر زیبای منصور حکمت را دکلمه نمودند و به دنبال آن حیدر خدروی عضو کمیته حزب در فنلاند پیام لیدر حزب حمید تقزائی را به همین مناسبت ارائه کردند و خالد صالح

## جمع بندی در مورد موسیقی بعضی جاها تند رفتید!

سروش دانش، تهران

در مقالات چاپ شده به وضوح دیده میشد. اما همه ما باید به این مساله توجه کنیم که افراد با نوع آهنگی که گوش میدهند نه جزو طبقه ای محسوب میشوند و نه موقعیتشان در مبارزه طبقاتی (تعین میشود). موسیقی هنری است که کسی برای لحظاتی به آن گوش میدهد و دریافت هایی از آن دارد و یک جور با موسیقی با احساساتش بازی میکند. اما اینکه کسی نوع خاصی از موسیقی را دوست دارد نمی تواند دلیل آن باشد که کسی را بورژوا، کمونیست، چپ سنتی و... بنامیم. در اینجا میخوام مثالهایی بزنم که امیدوارم که رفقا این مثالها را بخود نگیرند و من فقط برای ملموس بودن بیشتر موضوع از این کلمات استفاده میکنم.

ما نمی توانیم کسی که مالین منسون، شکیرا، جنیفر لویز و بقیه خوانندگان و موزیسین های پاپ و راک را گوش میدهد بورژوا بنامیم و این آهنگ ها را «غیر سالم» بنامیم. ما سوسیالیست ها نمی توانیم مرزبندی کنیم که این موسیقی خوب است و این بد است. موسیقی یک زمین خصوصی برای انتخاب کردن است. نمی توانیم بگویم کسی که فقط آهنگ های لس آنجلسی را گوش میدهد نمی تواند کمونیست باشد!! فکر نمی کنم ربط مخصوصی بین این دو احساس شود.

البته از آنجا که برخی سوسیالیست فکر میکنند از آنجا که سوسیالیست هستند باید ژست روشنفکری بگیرند و خود را به تنها موسیقی های خاصی محدود کنند خیلی راحت می توانند به بقیه

با سلام به رفیق مصطفی عزیز و همه خوانندگان نشریه که در مورد موسیقی وارد بحث شدند و نقطه نظرات خود را در مورد این هنر گسترده و فراگیر به بحث و جمل برداختند. تقریباً سه شماره قبلی را به خود مشغول کرده بود. من سعی میکنم که نظرات موجود در این سه شماره را هرچند کوتاه و از نظر خودم توضیح بدهم.

پایه اصلی موجود در این مقالات و نوشته ها بحث بر سر نوع موسیقی که ارزش گوش کردن را داشته باشد و موسیقی که برای انسان «ضرر» نداشته باشد، شکل گرفت. رفقای عزیز اوستا، سامی و میم الوند هرکدام به طریقی خواستند ثابت کنند که چه موسیقی بیشتر رو به جلو دارد و رفیق صابر عزیز هم با این دوستان وارد بحث شدند که در بعضی جاها تند رفتند.

فکر کنم همه ما معتقد باشیم که هر انسانی بر حسب مجموعه احساسات و گرایشان خود یک یا چند نوع موسیقی را دوست دارد. یکی پینک فلوید گوش میدهد، یکی جنیفر لویز و یکی از موسیقی های بیتهون لذت میبرد و یکی از قطعات یانی. یکی هم از موسیقی لوس آنجلسی خوشش می آید و دیگری آهنگ های سنتی گوش میکند. هر کدام هم تعریف خاصی از موسیقی دارند. هرکدام فکر میکنند که موسیقی تنها آن چیزی است که گوش میدهند. و من فکر میکنم این تعریف

## هم متالیکا، هم کلاسیک

اوستا، از کرمانشاه

تحریرهای جانگاز اکبر گلپایگانی و ضجه مویه های حاج صادق آهنگران و برادر کویتی پور است (که اخیراً مدرن شده و با همراهی ارکستر میخوانند!) این موسیقی هیچ نسبتی با موسیقی مورد اشاره من در مقطع کوتاه ۵۸ - ۵۷ ندارد. چرا فکر میکنید که مثلاً اگر کسی شکیرا گوش کند مدرن و انقلابی و طرفدار طبقه کارگر و اگر کسی شجریان، رفیق شاه و جمهوری اسلامی است! آیا این تحلیل شما بجز بیگانه ساختن هنرمندان موسیقی سنتی با جنبش ما و تحویل دودستی این عرصه به سلطنت طلبان، شری دارد؟ چرا شما هر هنرمندی از شاملو و نادریور گرفته تا شجریان و عبادی و بیضایی و ... را هنرمند ملی - مذهبی ها میدانید و هر کسی را که از هنر آنها متلذذ شد، به لقب چپ سنتی ملقب می فرمایید؟

با این تحلیل شما احتمالاً اکثریت مردم ایران که شاملو میخوانند و لذت میبرند، چپ سنتی هستند و فکر کنم دیگر لزومی به وجود حزب کمونیست کارگری نباشد!

دبیر تشکیلات فنلاند حزب کمونیست کارگری عراق خطاب به حاضرین سخنانی ایراد کردند.

در قسمت دوم مراسم نیز گروه موسیقی به همراه خوانندگان، نازنین سلیمی و ربیوار معروف تا ساعت ۲۴ شب به اجرا پرداختند که مورد استقبال قرار گرفت. در پایان مراسم ۳ نفر به عضویت سازمان جوانان کمونیست در آمدند.

سازمان جوانان کمونیست واحد فنلاند

انگ بچسباندند که از موسیقی چیزی نمی فهمند. منظورم به هیچ وجه رفقای عزیزم نیستند. اما از این کمونیست ها در دور و برم زیاد دیده ام که تا صدای یک آهنگ راک را میشنود می گوید آه آ بورژوازی است. این شکل تعریف خاص از موسیقی را باید کنار گذاشت. همچنین گوش کردن موسیقی قاسم آبادی، شجریان و... هم موسیقی های خوبی هستند. چرا باید فکر کنم که کسی که با قطعات موسیقی کلاسیک یا سنتی لذت میبرد پس مترقی و مدرن خواه نیست و جزو اردو چپ سنتی است!

این بخش از نوشته ام شاید ربط چندانی به مقوله موسیقی نداشته باشد و فقط طرف صحبت ما صابر عزیز است. فکر کنم این کمی تند روی و برای شما تا حدود زیادی عادت شده است که هر چیزی که به نظر شما درست نیست را به چپ سنتی بچسبانید. این تا حدود خیلی زیادی از بار علمی مقاله شما میکاهد. من در مقامی نیستم که مقاله های شما را نقد کنم اما از طرف یک رفیق پلنیر کسی که با شما علاقه برای نشریه مطلب مینویسد این طرز برخورد درست نیست که تا میخواهی آن را نقد کنی او را چپ سنتی و... بنامید.

نتیجه که میخواستم از این نوشته بگیرم این بود که گوش کردن به انواع موسیقی را نمی توانیم محدود کنیم و هر کس به تناسب احوالاتش به نوعی موسیقی علاقه بیشتری دارد. برای پخش موسیقی از تلویزیون هم یک پیشنهاد برای رفقا دارم. شما یک مخلوطی از همه ویدئو کلیپ ها را نمایش بدهید. هم کلاسیک، هم سنتی، هم لس آنجلسی و هم پاپ. قریان شما، سروش دانش، تهران.

در مورد مسخره کردن موسیقی راک ایرانی:

آیا نیروها و جنبشهای اجتماعی معینی که موسیقی هاردراک و متال تحت تاثیر آنها شکل گرفته اند، در ایران وجود دارند که ما تحت تاثیر آنها، نعل به نعل، راک ایرانی اختراع کنیم؟ اگر جواب شما مثبت است پس باید ایران برای خود یک امریکای کوچک از تمامی جوانب باشد و حتما ما بیخبر مانده ایم!

آیا به نظر شما بیرون دادن کاست توسط جوانی که به شهادت دوستان، حتی سلفز نمیداند و صدای ناهنجار وی توسط نرم افزار پیشرفته تیونر، پالایش و گنلزدایی! میشود، مسخره نیست؟ شما فکر میکنید آن جوان که موسیقی راک ایرانی اختراع میکند، درک بالایی از موسیقی دارد؟ خیر! در ایران به علت نبود نقد زیبایی شناسانه و منتقد حرفه ای موسیقی، هر کسی میتواند سبک جدید خودش را اختراع کند. مثلاً شما میتونید با زدن پشتک در حین نواختن گیتار و پوشیدن بارانی چرمی بر روی صحنه، سبک جدید خود را به ثبت برسانید! همین شادمهر عقیلبی خودمان به شهادت نزدیک ترین دوستانش، الفبای صفحه ۵

# در حاشیه جمعبندی از بحث موسیقی جدال با یک مومیایی!

## مصطفی صابر



سروش و اوستای عزیز! خیلی ممنون از نامه و انتقادات صریح و کمی عصبانی تان امیدوارم از چیزی که می‌خواهم در همین پیشانی مطلب بگویم خیلی عصبانی نشوید. من نامه های شما را بارها و بارها خواندم، جواب هفته قبل را هم به دقت خواندم و پیش خودم گفتم بحث ها روشن بود، چرا این رفقای عزیز من دارند این جواب ها را می‌دهند؟

میدانید به چه نتیجه ای رسیدم. همانکه شما مهمترین اشکال بحث من دانسته اید: این که گویا هرچه کج و ناراست است من بر طبق «عادت» می‌گویم این چه سنتی است! نامه های شما به من بیشتر فهادان که نفوذ و حضور تقابلات خودجودی چه سنتی قوی تر از این حرفها است! اگر کمی حوصله کنید، سعی میکنم توضیح دهم. اما چند نکته شاید تکراری را قبل از آن اجازه بدهید حل و فصل کنیم. پیش از همه: سروش عزیز، شما البته «در مقام» این هستید که همه چیز و همه کس را نقد کنید و دارید هم این کار را میکنید! و چقدر خوب که چنین است. شما سروش ها و اوستاها خیلی زودتر از آنچه که فکرتان را بکنید باید در مقام رهبران و سازماندهای جامعه و جنبش ما عمل کنید (و هم الان هم روز به روز به آن سمت حرکت میکنیم). بحث احترام به همه انسانها به جای خود ولی به نظر من سن و نه سابقه و نه هیچ چیز دیگر در حزب ما و جنبش ما ملاک نیست. ملاک، حقیقت و برد حساب است. حرف حساب را هم باید معقول و منصفانه ولی صریح زد. از رابطه معلم و شاگردی و اینکه یکی گویا طبق تعریف کسی بیش از دیگری میفهمد، بیزارم. این فقط احساس نیست، موعظه اخلاقی و شکسته نفسی هم نیست. از لحاظ علمی و فلسفی میشود ثابت کرد که اینگونه مناسبات و روابط ریشه های مذهبی و طبقاتی دارد و بشر باید همراه با جامعه

هم تاکید بر این بود که نباید بطور خطی و مکانیکی از جنبش سیاسی به فرهنگ و هنر و موسیقی رسید. وقتی پای فرد در میان است دیگر اشتباه محض است که بخواهیم انسانها را بر اساس سلاقت هنری و فرهنگی شان قضاوت سیاسی کنیم. این دقیقاً خلاف آنچه چیزی است که همواره تاکید کرده ایم: ما موسیقی و هنر جزئی نداریم! حزب و جنبش ما یک جنبش سیاسی است. قضاوت در مورد هر کس هم که با این جنبش و حزب هست، سیاسی است. کسی که امروز علیه جمهوری اسلامی است و آزادی و برابری می‌خواهد با جنبش ما است. به همین سادگی و سراسرستی. می‌خواهد راک گوش بدهد یا شجریان. ستار بنواز د یا گیتار الکتریک، قورمه سبزی دوست داشته باشد یا پیتزا، و یا اصلاً هیچکدام از اینها! البته رابطه فرد و جنبش و یا فرد و حزب و روابط متقابل اینها باهم خود موضوع بسیار مهمی است که امیدوارم وقتی بشود به آن پرداخت. در این مورد هم ما خیلی حرفها داریم که تمایز ما را از جنبش های دیگر و بویژه همان چه سنتی نشان میدهد. اینجا فقط تاکید میکنم که بحث ما بحث سلاقت فردی و بقول تو «زمین خصوصی برای انتخاب» نبود. بحث ما رابطه جنبش های سیاسی با فرهنگ و هنر بود که آتوقت نمی شود با فرمول: هرکس هرچه دوست دارد همان کلام است، به مساله پاسخ داد. بالاخره رابطه یک جنبش سیاسی و تحولات فرهنگی چیست؟ آیا یک جنبش سیاسی به تناسب اهداف و خواست هایش فرهنگ خاص خود را بوجود می آورد؟ ترجیحات و جهت و تمایلی دارد؟ این سوالات پاسخ علمی میخواهد. در سه هفته گذشته کوشش شده است در چهارچوب نقد دیدگاه های چه سنتی به سرخ هایی برسیم. در شماره ۱۳۹ ما بحث را فراتر بردیم و کوشیدیم نشان دهیم که چطور دو ترند مطرح، یعنی «هنر متعهد» و «هنر برای هنر»، مال جنبش های دیگرند و ما در این چهارچوب ها فکر نمی کنیم و حتی تعاریف عامی از رابطه جنبش های سیاسی و فرهنگ بدست دادیم. اینها میتواند مورد بحث و نقد علمی قرار گیرد. اما وارد کردن فرد و سلیقه فردی هیچ کمکی به روشن تر شدن بحث، لاف در سطح فعلی، نمی کند. بحث را مخدوش

### از قورمه سبزی تا راک!

بحث ما، سروش عزیز، در مورد سلیقه فردی در مورد موسیقی و یا هنر نبود. این تقلیل بحث است. بحث ما مربوط به دیدگاه جنبش های سیاسی در مورد موسیقی بود. حتی در این چهارچوب

۱-مرحله آموزش  
۲-مرحله تقلید از اساتید  
۳-مرحله خلاقیت هنری

سوال اینجاست: کسی که مرحله نخست را نگذرانده، چطور به خودش اجازه میدهد که وارد مراحل بعدی شود؟ آیا این مسخره کردن مخاطب نیست؟ تنها هنگامی میتوان به عرضه و ارائه کار هنری پرداخت که به مرحله خلاقیت رسید. گوش مخاطب هیچ اجباری برای شنیدن تقلیلهای بدون آموزش عده ای کاسب، ندارد. اما جالب اینجاست که شما چنین فجاجیه هنری را ساختار شکنی میدانید و حتی تشویق هم میکنید. اگر کسی موفق شود عیناً مانند مرحوم عبادی سه تا بزند، مرحله تقلید را تمام کرده است و تازه باید به دنبال موفقه های شخصی خویش برود. شما برای موسیقی سنتی ملاک سختی

میکند و سوالات را بی جواب میگذارد. در همین رابطه نیز باید تاکید کنم که نقد ما در این نشریه متوجه جنبش ها است. این درست که می‌گویم این حرفی که شما می‌زنید حرف فلان جنبش است. ولی این کجا و آن که شما به فلان جنبش تعلق دارید کجا! مثل اینکه کسی بیاید بگوید همین امروز باید شعار الغاء دولت را بدهیم و ما به او بگویم رفیق عزیز این شعار الان آناشیشستی است. این به معنی آن نیست که وی آناشیشست است. در یک جنبش سیاسی معین همیشه چه خواهیم و چه نخواهیم بحث و جدل و اختلاف نظر و اختلاف سلیقه هست. تا وقتی که این فردی است (مثلاً اوستا شکیلا را دوست ندارد) مساله ای نیست که ما بخواهیم اینجا بحث کنیم. اما وقتی اوستا برای ما توضیح میدهد که شکیلا ارزش هنری ندارد، هنر مصرفی است و غیره (به ۱۳۹ مراجعه کنید)، آتوقت ما هم تشخیص میدهیم که این بحث شناخته شده و پاخورده ای است که دیگر فراتر از ابراز سلیقه شخصی است (و اگر بدتان نیاید منشاء آن هم چه سنتی است، ضمن اینکه من هیچ چیز در مورد مردسالاری اوستا نگفتم و او دارد بی انصافی میکند!) و توضیح میدهیم که چرا باید اینرا کنار گذاشت. اوستا هم میتواند به شور و حرارت از نظرش دفاع کند (که دارد میکند) اما فکر نمی کنم ذره تردید در این وجود داشته باشد که هم اوستا و هم من هر دو به یک جنبش سیاسی و حزبی واحد تعلق داریم. با همه اختلافاتمان موقع رای دادن (بر فرض یک انتخابات آزاد) یکجور رای میدهیم و برای اول مه هم یک فراخوان و اطلاعیه را پخش میکنیم و هر دو در سنگر قیام علیه جمهوری اسلامی کنار هم خواهیم بود. (و چه بسی در سنگر و برای رفع خستگی یکی مان قاسم آبادی برقصد و دیگری شکیلا!!!)

### هم متالیکا هم کلاسیک

این تیترو نوشته اوستا است. من با این مشکلی ندارم. اگر دقت کرده باشید در سه شماره قبل من نه ارزش در خود موسیقی قاسم آبادی و فولکلور را رد کردم، نه کلاسیک، نه سنتی ایرانی، نه راک و پاپ و غیره. بحث من این بود که این موضوع، یعنی ارزش هنری فلان نوع

مشود! رولینگ استونز و بیتلز کجا هستند؟ اینجاست که پای خلاقیت و زایش هنری بمیان میاید و تنها کسانی میتوانند کار خلاق و ماندگار ارائه دهند که بر سنتها و سبکهای ماقبل خود مسلط باشند. پایه ای ترین و زیربنایی ترین این سنتها، موسیقی فولکلوریک و سنتی هر منطقه است. بر خلاف شما که دوست ندارید برای موسیقی بومی، تره و جعفری خرد کنید، بزرگترین موزیسینهای جهان، بسیاری از مهارتها و دانش خود را میلیون شناخت موسیقی فولکلوریک منطقه خود میدانند. هرگونه تحول و ساختار شکنی در این موسیقی، تاثیرات شگرفی بر سایر انواع موسیقی خواهد گذاشت. به قول یکی از رفقا همه میدانند که بین مارکسیست بودن و شکیرا گوش دادن هیچ منافاتی نیست. لذت بردن از موسیقی یک امر شخصی

موسیقی، خارج از بحث ما قرار میگیرد. بحث من صاف و ساده این بود که روی آوری وسیع جوانان در ایران به موسیقی پاپ و روز جهان یک حرکت روبه جلو است. نباید با دلایلی چون «شکیلا سکسی است»، «کالا است»، «غیر هنری است»، «مصرفی است»، «بورژوازی است» و غیره اهمیت سیاسی و اجتماعی این حرکت را ننید و کنار جنبش ملی اسلامی و کل ناسیونالیسم ایرانی ایستاد و این حرکت را تف و لعن کرد. بنظرم اوستا بازهم بر فاکتورهای اصرار میکند که حقیقتاً به اصل بحث مربوط نیست. او هنوز دارد روی آوری جوانان به موسیقی روز غرب را با دلایل ناموجه ای نفی میکند. یک بحث اوستا لزوم یاد گرفتن اصولی و سیستماتیک موسیقی است. با اینهم بخودی خود مشکلی ندارد و هفته قبل هم تاکید کردم که هر کسی باید از پیششانی یاد بگیرد. (حالا فعلاً به بحث در باره سه مرحله ای که اوستا تعریف کرده وارد نمی شوم، این ما را وارد نظریه های مختلف یادگیری و چگونگی پیرویه خلاقیت هنری میکند که شاید برای معلمین هنر و موسیقی مفید باشد، ولی فعلاً بحث ما نیست.) لزوم یادگیری و اعتناء فردی در هنر همانقدر که در مورد موسیقی سنتی صحیح است، در مورد موسیقی راک و یا کلاسیک هم صحیح است. معلوم نیست چرا فقط روی آوران به موسیقی مدرن و موسیقی پاپولار غرب را باید با این ترکه به فلک بست! اوستا ظاهراً تنها از نوع تقلیدی و بد موسیقی پاپ و راک بلش می آید. اما این هم به همان درجه در مورد همه انواع موسیقی صادق است. چرا مورد راک آن مورد انهمه رزشخند قرار میگیرد؟ (الی اینکه فرض کنیم ایرانی برای موسیقی ایرانی خلق شده است و آمریکایی برای راک!) از موضع من این درمی آید که: دوست عزیز که داری راک دست و پا شکسته سنتی، زنده باد به شما! ولی برو سلف و همه چیز یاد بگیر و خوشترا را تولید کن! آیا حرف اوستا هم همین است؟ خیر، روشن است که او دارد این تلاشها را یکجا تختن میکند، آنها را یکجا مقلد و کاسب و غیره می نامد و در عوض تلاش برای نوآوری در موسیقی سنتی را (که بازهم تاکید میکنم صفحه ۶

است اما باید معیاری زیبایی شناسانه برای نقد یک اثر هنری وجود داشته باشد و هر سبک هنری نیز معیارهای زیبایی شناسانه خاص خود را دارد و همانطور که بدرستی نوشته اید مقایسه بین بتهون و احمد عبادی، کاری ابلهانه است. هنری نتانستن کار شکیلا توسط من یک نظر و برداشت کاملاً شخصی از مقوله هنر است و فکر نکنم که چندان ربطی به جثه چند صد کیلویی مرد سالاری و شدت تحجر افکارم داشته باشد! در پایان از شما خواهش میکنم که اگر زیبایی شناسی را پدیده ای متعلق به چه سنتی و ملی - مذهبی ها نمیدانید، معیارها و دیدگاههای خودتان و حزب را در مورد زیبایی شناسی برای ما تشریح کنید!

با احترام فراوان، اوستا - کرمانشاه، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۳

از صفحه ۴

### هم متالیکا، هم کلاسیک

اولیه موسیقی (نت نگاری) نمیداند اما هیچ خیالی نیست!! مالبلن کمی ژل به موها و ساختن چند شایعه عشقی و اخیراً سیاسی و ... پشت سر خود، بلد نبون الفبای موسیقی را جبران میکنند! چرا عرصه موسیقی را اینقدر عرصه ای ساده و فراگیر میدانید که حتی بی استعداد ترین افراد هم بیایند و سی دی منتشر کنند؟ آیا شما مرا همین امروز به عضویت در کمیته مرکزی حزب انتخاب میکنید؟ فکر نمیکنید که برای هر امری رده بنلی و ملارجی وجود دارد که باید طی شود؟ آیا میتوان از کلاس اول ابتدایی به ترم آخر رشته فیزیک هسته ای چشم کرد؟..... برای کار هنری همواره سه مرحله زیر را مد نظر میگیرند:

## جدال با یک مومیایی!

به جای خودش کاری خوب و ارزنده است) را تنها طریق منحصر بفرز سعادت عرضه میکنند! (به نوشته اوستا در ۱۳۹ و همبستور ۱۳۷ رجوع کنید). گوی اگر شما یک کت گشاد شانه افتاده به رنگ نخودی بپوشید و معقول سرجاتان بنشیند و ستار بزیند باز یک حرفی ولی اگر موهائیتان را ژله بزیند، کاپشن چرمی بپوشید، روی سن پشتک بزیند، با کمک کامپیوتر موسیقی بسازید، یک کاسب حقه باز درجه یک هستنید! (این مرا یاد بحث های «این ژنگل کیست؟» اناخت که مدتها قبل در نشریه داشتیم!) حتی اگر همه انتقادات فنی و هنری و بقول خودش («زیبایی شناسانه») اوستا را از جوانی که موهایش را ژله زده و کاپشن چرمی بپوشید و روی سن معلق میزند، قبول کنیم باز اوستا دقت نمی کند که همین نوع موسیقی به قول خودش به هرکس اجازه داده سبکی داشته باشد و سی دی بیرون بدهد. اوستا متوجه نیست که چه تحول عظیمی دارد صورت میگیرد وقتی هرکس یک کیتاز (ولو بد صدا) در خانه داشته باشد. وقتی هرکس با کمک کامپیوتر و تکنیک ملرن وارد عرصه بیان هنری بشود. در شماره قبل کوشیدم توضیح دهم که اتفاقا همین واقعیات زندگی ملرن در قرن بیستم، انقلابی عظیم در تمام هنرها ایجاد کرد. اینجا وارد توضیح بیشتر نمی شوم. نکته دیگر که اوستا باز دارد بطور نادرستی بر آن اصرار میکند مساله زیبایی شناسی است. هر نوع موسیقی میتواند در خودش یکسری ضوابط و اصول و قراردادهای زیبایی شناسانه داشته باشد که شنوندگان آن رفته رفته آنها را یاد میگیرند و از آن لذت میبرند. در نتیجه هرکسی و از جمله منتقد هنری میتواند بگوید فلان موسیقی کلاسیک، سنتی، راک و پاپ در قیاس با آن دیگری خوب است، بد است، کم ارزش است، و غیره. اما بحث که این نبود. قرار نبود و نیست که ما در این نشریه و بلتر از آن از جانب حزب تئوری زیبایی شناسی بدیهم. البته بعنوان افراد میتوان و باید نشان داد که فلان نظریه زیبایی شناسی مثل فلان نظریه فلسفی و یا جامعه شناسانه چطور انعکاس منفعت این یا آن طبقه است. بالاخره یک روزی هم کمونیستهای کارگری باید پنبه اسطوره های که نزد چپ سنتی و «روشنفکر ایرانی» در زمینه «زیبایی شناسی» و «جامعه شناسی هنر») شکل گرفته است را بزنند. اما ما حتی وارد این بحث هنوز نشده ایم. دفاع من (و اینجا باز تاکید میکنم این نظرات من است، حزب در این مورد نظری ندارد!) از روی آوری جوانان به موزیک پاپولار غرب از سر زیبایی شناسی نبود. بحثی ماقبل آن بود که باز پایین تر آترا تکرار میکنم. ولی من کوشیدم تلقیات جنبش ملی اسلامی و چپ سنتی ای را اشتهاء کنم که پشت بهانه های مختلف و از جمله «زیبایی شناسانه» پناه میگیرند تا جوانهایی که شکیرا گوش میدهند و راک میسازند و چشمان و گوش هایشان را با اشتیاق بسوی تحولات

جهان امروز باز کرده اند و از «فرهنگ ملی و میهنی» حال نمی کنند را با بهانه «هنری نیست» تقطیر و منکوب کند.

### بازهم موسیقی و جنبش ها

اما یک نکته اوستا نسبتا جدید و بهر حال جالب است. آنجا که راجع به «هاردراک» صحبت میکند و اینکه این موسیقی انعکاس جنبش معینی در آمریکا است. و گویا برای اینکه کسی در ایران (و یا حالا کیرم در اروپا، آفریقا و یا آسیای جنوب شرقی) به تولید این نوع موسیقی (حالا با هر کیفیت «هنری») دست بزند، لازم است که از همان جنبش برآمده باشد. این نظر اوستا در تکمیل نظریه دیگر اوست که مبنای همه خلاقیت های موسیقی را موسیقی فولکلوریک همان منطقه میباند. من میخوانم با اجازه اوستا (میگویم با اجازه اوستا، چون او موسیقی میباند و من نمی دانم!) این نظریه را زیر سوال ببرم. در جهانی که اکنون هرگوشه اش به گوشه دیگر وصل است، راستش موسیقی محلی و فولکلوریک این منطقه و آن منطقه دارد جایش را به یکجور سلیقه و تمایلات جهانی میدهد. آدمها دیگر در دوره ای که صرفا مادر بزرگها و عمه باجی ها برایشان قصه شب میگفتند و موقعه خواب ترانه زیبای لالایی های محلی میخواندند، سیر نمی کنند. حتی قبل از تولد گوششان با انواع موسیقی که ریشه آن فقط بومی نیست و در آمریکا، آفریقا، هند، مصر و جاهای دیگر ریشه دارد، خو میگیرند. همان سال اول تولدشان برایشان («چی بریث دی تو یو») میخوانند. الان داریم به جایی میرسیم که همافکر که بیتل ها و رولینگ استونز برای جوانان آمریکا و اروپای غربی حالت کلاسیک ها را به خود میگیرند برای جوان ایرانی و هنلی و آژائتینی هم همان حکم را پیدا میکنند. به جایی میرسیم که برای مثال شکیرایی که ته میاه هالی لائین و عربی دارد، با سوار کردن آن بر موزیک پاپ ریز و نه بالعکس (دقت کنید نه بالعکس!) میتواند شنونده وسیعی برای خود دست و پا کند. کسی چه میباند شاید در ایران جوانی که رفته دنبال هاردراک و متالیکا و یا پاپ و راک و هیچکدام از ایران و این زدیکه ما ریشه نگرفت) بتواند در این نوع موسیقی به بیان خواسته و امیال و احساسات و عواطف خود و اعتلاء هنری برسد. و اتفاقا بتواند رنگ و طعم ویژه خود را به این اشکال موسیقی جهانی بدهد و چه بسی مورد استقبال جوان بنگلادشی و سوندی و کاندایی قرار بگیرد! چه کسی گفته برای اینکه جاز و بلوز خوب بنوازند و بخوانند حتما باید سیاهپوست باشید و یا ریشه در جنبش های سیاهان آمریکا داشته باشید؟ مگر پیکاسو که هنر جادویی و بلوی آفریقا را مبنای نقاشی ملرن قرار داد در عصر توتیمس و گردآوری خوراک زندگی میکرد؟ چه کسی گفته در صف تظاهرات های میلیونی که بر علیه جمهوری اسلامی شکل خواهد گرفت به جای «از خون جوانان وطن لاله دمیده» و یا سرود فاشیستی و البته محصول وطن «ای ایران» (بازهم اینجا ارزش هنری مولودیهای آن مد نظر نیست) و «سه یار دبستانی» و نظیر این ها، مردم «ایمچین» جان لئون

## جوانان کمونیست ۱۴۰

نخوانند و یا فلان گروه پاپ که صلحا نمونه اش توسط جوانان در زیرزمین ها شکل گرفته (و چه بسی فعلا سی دی بد بیرون بدهند اما هر روز دارند تمرین و تلاش میکنند که یاد بگیرند و بهتر بشوند) جلو صف تظاهرات نوازند و نخوانند؟! مگر حتما باید موسیقی از فولکلوریک ها منشاء و پایه بگیرد تا مورد قبول افتد؟ این چه جور تئوری است؟ آیا جهان واقعی و واقعیت ایجاد فرهنگ جهانی و امتزاج شورانگیز فرهنگها از این تئوری (که شاید برای خودش وقتی درست بوده و عناصری از حقیقت دارد) چهار نعل جلوتر نمی تازد؟

به نظرم اوستا میکوشد بین جنبش های اجتماعی و موسیقی رابطه خطی برقرار کند. دقت نمی کند که در این دهکده جهانی، موسیقی پاپ و ریز مسلط بر جهانی (حال هر قد هنری که ممکن است به آن داشته باشیم) بیش از هر موسیقی فولکلوریک دارد «محلی» میشود. ما قطعا در ایران با جنبش های مشابه ای که هاردراک و متال را به وجود آورد، روبرو نیستیم. اما در ایران یک جنبش اعتراض عظیم علیه جمهوری اسلامی هست. این جنبش خوشبختانه فقط نمی خواهد به یک «نه» به این آخوند و آن آخوند محدود بماند. این جنبش خوشبختانه دارد تمام دل و روده آن موجود کرهیی که جمهوری اسلامی نام دارد را بیرون می آورد تا بعد مومیایی اش کند و به «تزیین وحشت» تاریخ بسپارد. دارد تمام ارزش های فرهنگی و هنری و سنتی را که این رژیم بر آن بنا شده است را زیر سوال میبرد. این جنبش تا آنجا که به موسیقی برمیگردد روی آوری وسیعی به آخرین کلام غرب و فرهنگ جهانی دارد. این جنبش طبعاً خیلی نقص و ایراد دارد. اما حتما اشکال هنری و شیوه های وسیع و اجتماعی بیان عاطفی خود را پیدا خواهد کرد. راک و متال و پاپ و همه را دارد امتحان میکند. من تردید ندارم که یکی از ترنرها در این جنبش تلاش برای نوآوری در موسیقی سنتی و فولکلور ایرانی نیز هست. اما حتی این نوآوری در چهارچوب آن تمایلات عمومی به موسیقی و فرهنگ جهانی دارد صورت میگیرد. برای همین در شماره قبل نوشتم شاید کم گشته اوستا اتفاقا از دل همین تلاشها برای درک و هضم و ابراز وجود در فرهنگ جهانی پیدا شود!

### چرا چپ سنتی

هم سرورش و هم اوستا به اینکه من نظرات و قضاوتهایی را به چپ سنتی نسبت میدهم انتقاد دارند. اما این انتقادات بیشتر حس و ابراز نارضایتی است. تا آنجا که استدلال در بحث این عزیزان بود کوشیدم بالاتر به آن بپردازم. بقیه دلائل دیگر شبیه این است که گویا من به گفتن چپ سنتی است «(عادت) کرده ام. گویا همین «بار علمی» بحث مرا پایین می آورد. یا اینکه اوستا میگوید گویا همه مردم ایران را چپ سنتی میدانم. و یا هرکس را که از شجریان و یا شاملو لذت میبرد را چپ سنتی میدانم. به نظر من اینها جواب بحث هایی که در ۱۳۹ کریم نیست. آنجا اتفاقا تلاش شده بود به شیوه ای علمی توضیح دهم که منشاء سیاسی و اجتماعی مخالفت با موسیقی نوع

شکیرا چیست. آنجا نه فقط چپ سنتی و توده ایسم بلکه حتی مخالفین آنها نیز نقد شد. در بحث بر سر شکیرا (۱۳۸) ما توضیح دادیم که چگونه مخالفت با شکیرا فقط به جنبش ملی اسلامی و چپ سنتی محدود نیست. که کلا ناسیونالیسم ایرانی نگران از دست رفتن «هویت ملی» و «اخلاق ملی» و از این قبیل است. اما با اینهمه ما فشار را روی چپ سنتی گذاشتیم و حق داشتیم.

سونتی ها مثل مشهوری دارند که هر سونتی (حتی اگر طرفدار احزاب دست راستی باشد) یک کمی سوسیال دمکرات است! به نظرم میشود شبیه اینرا دستکم در مورد فضای سنتی روشنفکری و چپ ایران گفت: هرکسی که در این فضا بزرگ شده است یک کمی توده ای است! (اینرا کسی میگوید که بهترین سالهای اوائل جوانی اش را در همین فضا گذراند است، ولو از آنروزی که سیاست را شروع کرد مخالف حزب توده بوده است!) به نظر من سرورش و اوستا اینرا نمی بینند که جنبش ملی اسلامی در ایران سابقه طولانی دارد. تاریخ صد سال اخیر ایران اساسا عرصه جدال جنبش های اجتماعی بورژوازی بوده است. دو جنبش اصلی و قوی در این بین شکل گرفت. جنبش ناسیونالیسم پروغرب که برای ۵۰ سال بعد از مشروطیت قدرت را بدست گرفت و سرمایه داری ایران را ساخت. و جنبش اپوزیسیون آن (با همه طیف های رنگارنگ چپ و راست) که به سهم خود تاریخی انکار ناپذیر بر فرهنگ و تفکر مردم آن کشور باقی گذاشت. رفتای ما «چپ سنتی» را به یک دشنام سیاسی تقلیل داده اند. اینرا نمی بیند که چپ سنتی جناح چپ جنبشی است که سنت های مبارزاتی و سیاسی و فرهنگی قوی و جا افتاده دارد. تحولات سالهای ۲۰ تا ۳۲ عمده متاثر از این جنبش است. تمام فضای روشنفکری ضد سلطنتی سالهای ۴۰ و ۵۰ متاثر از این جنبش است. این جنبش برای خودش کلی قهرمان و نویسند و شاعر و هنرمند و موسیقان دارد. برای یک دوره طولانی عرصه تناثر و ادبیات و سینما و هنر این مملکت (حالا هرچه بود!) اساسا دست این جنبش بوده است. مهمتر از همه این جنبش زیر پرچم راست ترین و خشن ترین جناح هایش انقلاب ۵۷ را که میتوانست انقلابی کارگری باشد سرکوب کرد و در ۲۵ سال گذشته قدرت را در دست داشته است. درست است که جمهوری اسلامی با فلبی و توده ای و حتی با نهضت آزادی فرق دارد و یکی یکی اینها را پس زد، ولی نباید فراموش کرد که همه اینها زمانی باهم متحد بودند و دوباره زیر علم خاتمی جمع شدند. نباید فراموش کرد که برای مثال همان اخلاقیاتی که جمهوری اسلامی در مورد زن رواج میدهد به صورت دیگر نزد همین حضرات موجود است. نگاه کنید که چطور حتی «چپ ترین» های این چپ وقتی ما میگوییم انقلاب آتی ایران رنگ زنده دارد انگار آتش به تتشان اناخته ایم و برای ما تئوری از مارکس می آورند که اینرا نگویند. نباید فراموش کرد که اینها همه از دم به «هویت ملی و دینی ایرانیان» اعتقاد دارند. ببینید که چطور وقتی ما به مذهب و ناسیونالیسم حمله میکنیم اول از همه همین چپ از ما فول میگیرد که

به «مذهب تودها» بی احترامی نکنید، با امپریالیسم و شیطان بزرگ همراهی نکنید و مثل جمهوری اسلامی دشنام «صیہونیست» بسوی ما پرتاب نمیکند. و حتی حکم قتل مان را صادر میکنند. فراموش نکنید که همه اینها از دم آرزویشان بنای «ایرانی آزاد و مستقل» است که نمونه تاریخی و ممکن آن همین جمهوری اسلامی است که می بینید. به «سوسیالیسم» چپ ترین های این چپ که دقت کنید، وقتی افاضات شبه مارکسیستی آترا بزناید، چیزی بیش تر از آرزوهای نوع حجابیانی بری بند و بست با بانک جهانی و یا همین «ژاین اسلامی» جناح راست جمهوری اسلامی (یعنی یک سرمایه داری دولتی در جهانی که سرمایه داری دولتی تق اش درآمده) نیست. چپ سنتی جناح چپ چنین جنبشی بوده و هست.

### یک مومیایی تاریخی

با این وصف کل این جنبش ملی اسلامی و از جمله جناح چپ آن (چپ سنتی) یک مومیایی تاریخی است. چه در سطح جهانی و چه در ایران ملتهاست که ضرورت تاریخی اش را از دست داده است. پایه مادی آن (همان سرمایه داری دولتی، «ملی مترقی»، «حلقی» و تحت نام سوسیالیسم) ملتهاست که شکست خورده است. اگر وجود دارد تنها دلیلش اینست که جنبش ما آقدر قوی نبوده است تا کل آن شرایطی که این قوطی کرم تاریخ را زنده نگاه داشته است، جمع کند. انکار ناپذیر بر فرهنگ و تفکر مردم آن کشور باقی گذاشت. رفتای ما «چپ سنتی» را به اولین جامعه ای تبدیل میشییم که از یک دوره بیزخ طولانی که سالها بر زندگی بشریت سایه اناخته و هنوز دارد قربانی میگرد نجات می یافتیم. در انقلاب ۵۷ این امکان بود که طبقه کارگر و شوراهاش در پیشاپیش اکثریتی که دنیای بهتر میخواست هردو سنت بورژوازی ایران، چه سلطنت و چه جمهوری اسلامی را یکجا به گور بسپارد. این اتفاق نیفتاد ولی خوشبختانه جریان عروج کرد که وظایف به انجام نرسیده انقلاب ۵۷ را بعهده گرفت. در تمام ۲۵ سال گذشته عروج کمونیسم کارگری جز از طریق مبارزه با افکار و آراء مسلط حاکم و بورژوازی سوسیالیسم های بورژوازی و خرده بورژوازی (همان چپ سنتی کلابی) ممکن نبوده است. متاسفانه ما هنوز وظایف بیشمار را که جنگیدن با مومیایی اصلا لنتبخش نیست. ای کاش گرایش های بورژوازی در همان شکل اصیل و کلاسیک، مثلا بصورت لیبرالیسم نوع قرن هژده و نوزدهمی در مقابل ما قرار میگرفت. اما سرمایه داری به شکلی در جهان تکامل یافت که امروز می بینیم. در نتیجه سوسیالیسم کارگری و کمونیسم کارگری هم در گوشه ای مجبور است با خار و خاشاکی درافتد که ویژگی های محلی و تاریخی دارد. ولی یک حکم عمومی در مورد کمونیسم کارگری بطور کلی میتوان گفت. عروج آن ناگزیر به مبارزه ای حاد با سوسیالیسم های غیر کارگری زمان خویش گره خورده است. به فضل سوم مانیفست کمونیست دقت کنید و ملاحظه

## گفتگو با بهرام مدرسی

دین جهان و خودش از زاویاتی دیگر با چماق سرکوب یا شلاق و زنان روبرو میشود. میسید که تحقیرش میکند و در ملتین حالت اعدام و سنگسار می‌کنند. این نسل، دیگر اعتقادی به مذهب ندارد. مخالف آنتس و علیش مبارزه میکند. این، از نظر من داستان کوتاه آن چیزی است که بر نسل جوان امروز ما رفته است.

از نظر من، اتبالیسم برای توضیح رابطه این نسل با مذهب کافی نیست. این نسل همانطور که گفتم ضد مذهب است. مذهب را با تمام زوایا و مختصاتش میشناسد. آزا خوانده است. بارها خوانده است اما نه برای آنکه اعتقادش به آزا محکم کند. خیر برای اینکه به زمین بزندش. با هر بار مراجعه مجدد به مذهب آزا بلند میکند تا با شدت بیشتری به زمین بکوبد. این نسل راه دیگری ندارد. «جرمش» این است که قرن ۲۰ و نه قرن ۲۱ به دنیا آمده است. ضمیمت این نسل با مذهب در تمام جوانب زندگی اجتماعی و فریدش است. نگرشش به خودش، به جهان پیرامونش، به جنس مخالفش، به معیارهای اجتماعی و به دنیای ایدآش همه امروز رنگی ضد مذهبی دارند. این نسل به این اعتبار، شدت ماتریالیست است. نقد این نسل به مذهب به نظر من بسیار عمیقتر از نقد انقلاب کبیر فرانسه از مذهب است. عرصه‌هایی که این نسل در آنها به جنگ مذهب رفته است

## جدال با یک مومیایی!

کنید که چطور مارکس و انگلس بوقت و در جزئیات انواع سوسیالیسم های بورژوایی، خرده بورژوایی و فئودالی زمان خویش را نقد میکنند. بلشویسم هم بدون مبارزه دائمی با ناردویسم و سوسیالیسم خلقی و بعد سوسیالیسم بورژوایی منشویک ها نتوانست به قدرت برسد. در ایران سهم ما چه سنتی وامانده و عقب مانده ای شده است که به مراتب از انواع سوسیالیسم های که اسم بردیم بی مایه تر و متحجر تر است. (فقط تصورش را بکنید اگر به جای مبارزه با پوپولیست ها و سوسیالیست نوع جاریان ایرانی یا چه های اروپایی که امروز مدافع اسلامیت ها در برابر بوش هستند، مثلا با کاتوتسکی و پلخائف و یا حتی پردون و لاسال در می افتادید! چقدر زندگی لنتبخش تر بود!) این همانطور که اشاره کردم محصول شکست عظیم جنبش ما در روسیه و تسلط دهه های متمادی از کمونیسم روسی و چینی و متقلین آنها (توتسکیسم، چه نو و غیره) بوده است. تا آنجا که به ایران برمیگردد ما سوسیالیسم بورژوایی را به میزان زیادی عقب رانده ایم. به لطف منصور حکمت ما مبنای نظری جنبش ما را از زیر آوار ۸۰ ساله بیرون آورده ایم. برنامه و سیاست روشنی را تعریف کرده ایم. حزب سیاسی ساخته ایم که دوست و دشمن اذعان دارد که یک نیروی تعیین کننده در صحنه سیاست ایران است.

بسیار بسیار فراتر از جبهه‌هایی هستند که بشریت آزادیخواه در انقلاب کبیر فرانسه مقابل مذهب گذشود.

فاکتور جنبش اجتماعی عظیمی که علیه جمهوری اسلامی در جریان است را باید به کل این بحث اضافه کرد. این تحرک عظیم اجتماعی که رژیم اسلامی را در منگنه قرار داده‌است، به این جنبش ضد مذهبی امکان عمل میدهد. ضمیمت با مذهب را از دامنه عمل فرد خارج و به مسئله جامعه تبدیل میکند. انسان متحد احساس قدرت غیر قابل توصیفی میکند. خود این صورت مسئله اجتماعی مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی، احساس قدرتی عظیم برای مبارزه به مذهب را به جوانان داده است. تحولات و انقلابات اجتماعی کل فرهنگ، اخلاقیات، سنتها، نگرشها و تربیت حاکم بر جامعه را زیر سوال میبرد. سرنگونی رژیم اسلامی به این اعتبار دروازی را علیه مذهب میگشاید که همانطور که گفتم بسیار بسیار جلوتر از انقلاب فرانسه خواهد بود.

در ادامه، وجود جنبش چه و کمونیستی کارگری که هیچ قرابتی با آن چه انقلاب ۵۷ ندارد را هم به کلیه این فاکتورها اضافه کنید تا در کل تصویر با من شریک شوید. ضمیمت نسل جوان با مذهب، امروز هم خود را با چه و کمونیسم تعلق میکند. امروز آن چینی که حاضر و آماده ایستاده است و مورد قضاوت و مراجعه این نسل قرار میگیرد، درست به اندازه خود آن نسل، ضد مذهب و خواهان ریشه کن کردن دین از تمام زوایای زندگی اجتماعی و فردی است. امیلورام خوانندگان شما در شورانگیز بودن

در ایران امروز کمونیسم را به نام ما می شناسند و هر چه سنتی که بخواید خودش را مطرح کند اول باید ما را نقد کند. اینها نقطه شروع بسیار خوبی است.

### و جدال با مومیایی!

یک خطر که میتواند ما را تهدید کند اینست که بیش از اندازه خود را معطل چه سنتی کنیم. اگر انتقاد رفا سروش و اوستا به این جنبه توجه میداشت، خود بحث دیگری میشد. اگر کسی انتقاد بکند که چرا صفحات جوانان کمونیست عرصه پاسخگویی به کسانی است که برای مثال شکیرا را «سکسی» (و در نتیجه غیر اخلاقی!) و یا «مصرقی» (و در نتیجه غیر هنری!) و از این قبیل میدانند، چرا به معضلات فکری و سیاسی همان کسانی که دارند راک و پاپ مینوازند و گوش میدهند نمی پردازند، آنوقت این خود یک بحث جالب و شورانگیزی میشد. (که روزی به آن خواهیم پرداخت.) ولی بحث رفاقی ما این نیست. درست بر عکس می‌کشوند انتقاد به چه سنتی و فضای سمی که جنبش ملی اسلامی و جناح چه اش هنوز (و بویژه به یمن جمهوری اسلامی که کوچکترین بروزات سیاسی و نظری و فرهنگی جنبش ما را وحشیانه سرکوب میکند) بر محیط های روشنفکری گسترانده است را تلطیف کند، توجه کند و بی آزار جلوه دهند. (در این رابطه «آل احمدلای پلاستیکی») اثر حکمت را بخوانید. ( بنظرم تا حتی این قابل فهم است. پیشروی جنبش ما تا کنون اساسا یک پیشروی نظری و سیاسی بوده است. ما در

## جوانان کمونیست ۱۴۰

این واقعیت با من شریک باشند. در سولهای بعلی حتما به این بیشتر خواهیم پرداخت.

### بی خیایان: این گریش عمیق به آزادی

از یوغ دینی و فرهنگ سنتی چه وجوهی دارد؟ شامل چه جنبه هایی از عرصه های خصوصی و زندگی اجتماعی میشوند؟ **بهرام مدرسی:** باید پرسید که چه جنبه‌هایی شامل آن تحرک ضد مذهبی میشوند. تا آنجا که به زندگی اجتماعی این نسل و نگرشش به سیاست، فرهنگ و کل حیات اجتماعیش مربوط میشود. انسانیت و بازگشت این نسل به خود انسان شاید یکی از اساسی‌ترین فاکتورها باشد. در مبنای تعریف این نسل از خودش، دین کمترین مکان را در سیستم فکری، فلسفی، فرهنگی و اجتماعی را دارد. انسان برای مذهب مخلوق چیزی است. تابع خواست خیالی است و باید به نمایندگان زمینی این خدا خدمت کند. بندهی که هیچ تاثیری بر سرنوشت و امروز و آینده خود ندارد. رابطه انسانها با یکدیگر هم در این سیستم تابعی از خواست همان خلقت. خواستی که در رژیم اسلامی رسما از طرف دولت و ولی‌فقیه نمایندگی میشوند. این نسل با بازگشتش به انسان و انسانیت، بنیان اصلی ضمیمت با مذهب را بنا نهاده است.

درست به همین جهت این نسل از رژیم اسلامی طلبکار است. می‌خواهد همه چیزش را از این رژیم پس بگیرد. شادیش، عشقش، زیبایی‌اش، جوانیش و آیندش را می‌خواهد پس بگیرد. به روابطی که جوانان امروز با هم دارند نگاه کنید. لطافت، عشق و عمق عرصه نظری نشان داده ایم که جنبش ملی اسلامی و جناح سوسیالیستی اش چه می‌گوید. ما بسیاری از کمونیستها و عناصر رادیکال سوسیالیست را از این زاویه به جنبش مان جلب کرده ایم. مهمتر در عرصه سیاست نشان داده ایم که جنبش ملی اسلامی (و همینطور جنبش ناسیونالیسم پروغرب) کجا ایستاده اند. ما مردم خرد را رسوا کردیم و به شکست کشانیدیم. ما نشان دادیم که شعار فراماند و چشم به حمله امریکا دوختن، همه آلت‌رناتیوهای بورژوایی هستند که به نفع مردم نیست. به نفع کسانی که میخواهند از شر رژیم اسلامی رها شوند و آزادی و برابری بدست آورند، نیست. جنبش ما از لحاظ نظری سیاسی بسیار تعریف شده تر و مشخص تر شده است و شرف ترین فعالین و کمونیستها را به خود جلب کرده است. اما وقتی به عرصه فعالیت گسترده و وسیع اجتماعی و بویژه فرهنگ و موسیقی میرسد، هنوز راه بسیار ناهموارتر و کوفته نشده تر است. هنوز شکل و شمایل ما خیلی شبیه چه سنتی است. هنوز بسیاری که خود را از لحاظ سیاسی و نظری با کمونیسم کارگری نزدیک می بینند در اتمسفر چه سنتی سیر میکنند. هنوز خیلی از ماها در عادات فعالیت سیاسی، در نحوه برخورد با مردم و جنبش هایشان، اساسا طبق سنت ها و سبک کار چه سنتی رادیکال رفتار میکنیم. بحثی که ما در مورد موسیقی داشتیم فقط یک گوشه واقعیت بسیار وسیعتری است. برای مثال من نمی دانم چندان از کمونیست های جوان ایرانی در بین آن کسانی که موهای شان را ژل میزنند و دختر و پسر

و لذت روابط انسانی را که در آن میبینید بی‌نظیرند. در مورد سنتهای مذهبی که این نسل با آن روبرو است. فاکتور خانواده هم به میان میاید. سنتهای پوچ و اسلامی طبعاً در همه خانواده‌ها حاکم نیستند. برلی آن بخش که مستقیما با این مسئله روبرو است، ضمیمت کامل با سنتهای مذهبی رایج در خانواده طبعاً بار سنگینی دارد. اگر جامعه و خانواده تربیت اسلامی و مذهبی را به کودک تحمیل میکنند، اگر کودک تا زمان بالغ شدنش اسیر این زمان سنتی و اسلامی است، بعنوان انسانی بالغ اما، تغییر کل این داستان به صورت مسئله‌اش تبدیل میشود. آزا به مصاف می‌طلبد و با آن درگیر میشود. تغییر اساسی در این سنتهای خانوادگی هم به دنبال تغییرات اجتماعی ضد مذهبی بوجود خواهند آمد. این سنتهای خانوادگی با سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری مقررات اجتماعی ای که مبنایشان بازگشت این نسل به انسان است، بتدریج کنار زده میشوند.

### بی خیایان: سازمان جوانان کمونیست

چه جیکه‌های برلی خود و فعالیت‌های آگاهانه اش در جنبش وسیع بیوزی از دین می‌بیند؟ **بهرام مدرسی:** سازمان جوانان کمونیست بخشی از آن واقعیتی است که در سوال اولتان به آن اشاره کردم. این سازمان بخشی از همان صورت مسئله چه و کمونیسم کارگری است که جوانان امروز برلی انتخاب و ارجاع به آن، در مقابل خود دارند. این سازمان از روز اول تشکیل اش سازمانی ضد مذهبی بوده است. با همه آن ابعادی که به آن اشاره شد. ما سعی میکنیم بیان آن نفرت

وسط معرکه محرم در قلب تهران رژیم اسلامی را به سخره می‌گیرند، شرکت داشتند؟ گویا هنوز این جوانها بقول رفسنجانی «مشتی سوسول» هستند و چه ها آدم معقول و خاکی هستند که نباید خودشان را با آنها قاطی کنند. یاد می آید چند سال پیش یکی از دوستان که تمایلات راه کارگری \_ فابلی داشت تازه از ایران آمده بود و من مطابق معمول او را «سین جیم» می‌کردم. او از پرسیم جوان های دور برت را چگونه تقسیم بندی میکنی؟ او فکری کرد و گفت: اکثریت جوانها سوسول اند. دنبال دختر بازی و پسر بازی شون اند. سیاسی هاشون کم اند. چه ها خب بخش محدودی از همین سیاسی ها را تشکیل میدهند. بعضی از این چه ها هم هوادار شماند! بنظرم این دوست ما داشت واقعیت بزرگی را در مورد نرم معمول چه در جامعه ایران را بر ملا میکرد. چه ها هنوز در چهارچوب همان «سیاسیون» سنتی قرار دارند. به نظر من باید از کل این نرم خارج شویم. به نظر من کمونیست های کارگری باید بتوانند نه فقط از لحاظ نظری و سیاسی بلکه در دنیای واقعی در همه وجوه زندگی، چه در مبارزه برای حقوق بلافصل، چه در اعتراض علیه وجوه مختلف جمهوری اسلامی و چه در عرصه بیان فرهنگی و هنری وسیع ترین جوانان را به دنبال خود بکشند. جناح چه آن «سیاسیون» بودن و یا حتی نقد های عمیق و درست مارکسیستی به چه های دیگر داشتن کافی نیست! باید جنبش های وسیع اجتماعی را شناخت، وجه مثبت و رویه جلو آزا تشخیص داد و از عادات و تفکر انزواجویانه و محفلی

عمیق و عمومی جوانان از مذهب باشیم و آن تصویر انسانی که در بالا به آن اشاره کردم را قابل دستیابی و فوری نشان دهیم. این طبعاً کاری با ابعاد بسیار بزرگی است. ما باید به سازمان اصلی ضد مذهبی در میان جوانان تبدیل شویم.

خود این نشریه شما کمک بسیار بزرگی به این امر ما است. ما بعنوان یک سازمان سیاسی که در عین مبارزه ضد منحصیمان باید مبارزگی سیاسی را هم سازمان بدهیم، محتاج چنین شمراتی هستیم. تا آنجا که به خود این نشریه برمیگردد، به شما اطمینان میدهم که سازمان جوانان کمونیست از طرفداران و اسپانسرهای جلی شما خواهد بود. آزا پخش خواهیم کرد و به دست همه خواهیم رساند.

### بی خیایان: خود شما چگونه دین

اسلام و باورهای خلیفستانه را کنار گذاشتید؟ **بهرام مدرسی:** من راستش یاد نمی‌آید که به مذهب عقیده داشته باشم. دبستان که میرفتم میلیدم بعضی از هم‌کلاسی‌هایم قبل از شروع امتحال آیه و ورد می‌خواندند. بعضی ها نوعی گل را که گویا شبیه کلمه‌ای مذهبی بود را زیر زبان نگه می‌داشتند. همان وقت من به اینها می‌خندیدم. بعضی وقتها که ترمس از امتحال بالا می‌گرفت به خودم می‌گفتم سگ خور! به بنام خلیلی هم بگو. بعد از امتحان فکر می‌کردم این خدا عجب موجود احمقی باید باشد که به این سادگی کلاه سرش می‌برد! ارزشهایی که با آنها بزرگ شدم مذهبی نبودند. در دوره انقلاب ۵۷ هم خوشبختانه راهم را از آن چه مذهبی و هپورتی جدا کردم.

و خلاصه تمام آن زنجیر های عملی چه سنتی خارج شد و در راس این جنبش ها قرار گرفت. برای مثال تا آنجا که به موسیقی برمیگردد به جای اینکه نگران بود عرصه موسیقی سنتی و هنرمندان سنتی به دست سلطنت طلب بیفتند، باید نگران آن بود که یک جنبش زنده و رویه رشد جوانان را که باز تکرار میکنم با جنبش ما همخوانی دارد، با تلقیات و قضاوت‌های معمول همان «سیاسیون» همان چه سنتی طرد کنیم و واقع خودمان از دنیای واقعی عقب بیفتیم!

میدانم که هنوز باید در مورد این بحث بیشتر صحبت کرد. اما امیلورام به اندازه کافی منظورم را رسانده باشم. ما با چه سنتی باید در یک ابعاد اجتماعی تر و پراتیک تر دربیفتیم. بنا براین ما را ببخشید اگر بعد از این حتی شاید بی رحمانه تر به عادات و تلقیات خودخودی به ارث رسیده از چه سنتی حمله کنیم. فقط می‌خواهم بکار دیگر و به صراحت تاکید کنم که دوستان عزیزم، اوستا، سروش، میم الوند، ایمان شیرعلی (که نامه تند و تیزش در آخرین لحظات بدستمان رسید) و دوستان دیگر، بحث هایی که ما باهم داریم میکنیم علیه‌رم همه اختلافات و سلیه و روشن هایشان بحث های درون جنبش ما است. ما داریم تلاش میکنیم صفوف خودمان را، صفوف جنبش کمونیستی کارگری را، از موانعی که بطور طبیعی جامعه پیرامونش و سنت های قدیمی تر جلوش قرار میدهد آگاه کنیم و تلاش کنیم آنها را از سر راه بداریم. ما همه متعلق به یک جنبش هستیم!

## تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت

۹ تا ۳۰:۹ بوقت تهران

از کانال جدید پخش میشود

(مشخصات کانال جدید در همین صفحه)

برنامه های تلویزیون انترناسیونال در اروپا و آمریکای شمالی هم پخش میشود. این برنامه ها از طریق سایت روزنه نیز قابل دسترسی خواهند بود.

میل: wpi\_tv@yahoo.com

تلفن ۳۷ ۲۲ ۵۹۰ ۷۸۱ ۰۴۴

فکس ۱۷۳۳ ۱۲۲ ۵۰۳ ۰۰۱

## طول موج جدید

### رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹ شب به وقت تهران روی طول موج ۲۱ متر برابر با ۱۳۸۰۰ کیلو هرتز پخش خواهد شد.

### برنامه رادیویی سازمان

#### جوانان کمونیست

شنبه ها ۱۵:۹ تا ۳۰:۹

طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.

Payamgir radio:

+46 8 659 07 55

Tel: +44 771 461 1099

& +46 70 765 63 62

Fax: +44 870 129 68 58

radio7520@yahoo.com

www.radio-

international.org

... گفتم: محافظهای قذافی رو دیدی!!!! همه شون زن بودن... اولین باره که محافظهای یک رهبر... گفت: نه بابا دومین باره... امام حسن هم همیشه یه گروه از زنهای محافظش همراهش بودن!!!

#### ویران

http://viran.blogspot.com

به عنوان روحانی دلش واسه مظلومیت روحانیت سوخت. آخی. تصور کن شکم به اون گندگی بسوزه. ... تو چرا آنقدر حرص منو در میاری؟ آخه

#### محمد علی ابطی

http://www.webnevesht.com

#### در باره فیلم مارمولک

روحانیت تا دوستانی مثل آنها که علیه فیلم مارمولک کارشکنی کردند و این فضا را به وجود آوردند دارد، نیاز به دشمن ندارد. مارمولک فیلمی است که با زبان طنز و تصویر



http://citizenkaveh.blogspot.com

همشهری کاوه

## رادیو و تلویزیون

### کانال جدید!

دیگر بر روی همین طول موج برنامه های رادیویی پخش خواهد شد. مشخصات رادیو و تلویزیون به قرار زیر است:

Satellite: Telstar 12X

Frequency: 12608 MHz

C e n t e r

Symbol Rate: 19279

FEC: 2/3

Polarization: Horizontal

رادیو و تلویزیون کانال جدید را در سطح وسیع تبلیغ کنید.

این اولین رسانه صوتی و تصویری ۲۴ ساعته چپ جامعه ایران است. کانال جدید فصل جدیدی را در تاریخ رسانه های جمعی آغاز خواهد کرد. این تلویزیون هر روزه از طریق ماهواره تل استار ۱۲ از ساعت ۸ تا ۱۰ شب بوقت تهران پخش خواهد شد. در ۲۲ ساعت

## کاتاستروف و روحانیت مظلوم!

### لینک

ناصر زنوز

nzonuz@netscape.net



#### وچید کتابفروش

http://vaheed.com

گل آقا رو دوست داشتم، نه به خاطر هفته نامه که هیچوقت خواننده اش نبودم، بخاطر دو کلمه حرف حسابش که سبک خاصی داشت و جسورانه به نظر می اومد. اما وقتی تو اخبار دیدم برای درگذشتش رهبر پیام داده و از «سلامت سیاسیش» تعریف کرده ... و زیر جسدش رو محسن رضایی گرفته و عقبش علی لاریجانی و حداد عادل راه افتادند... شک کردم. هرگز میانه روی رو دوست ندارم. اینکه آدم محبوب چپ و راست باشه، حالم رو بد میکنه. آدم باید جوری زندگی کنه که همیشه دشمنش بهش فحش بده. باید همیشه با بدی ها و نامردی ها در حال ستیز باشی. اصلا معنی اون سلامت سیاسی رو نمیفهمم. حتما یه اشکالی تو کار بوده، حتما یه جای کار مبلنگیده! هیچ وقت حقیقت پیش هر دو طرف نیست!

#### تزازاد بانو

http://tazad.blogspot.com

واقعا دلم میخواد یه ازدواج قراردادی بکنم که بعد از ازدواج هر کی به راه خودش بره و به اون یکی کار نداشته باشه. چقدر خوب میشد نه؟! دیگه هیچ کس حق دخالت تو کارت رو نداره!

خلاص...

کسی نبود؟؟؟

#### نانا

http://nanazola2.blogspot.com

**کاتاستروف**  
بزرگترین کاتاستروف ایران این است که افرادی که از نظر فکری متعلق به شهر پیش سرمایه داری بودند و هستند سخت مشغول چین و چپاول میوه های سرمایه داری ملرن هستند و جوانانی که متعلق به سرمایه داری ملرن هستند بوسیله مواد مخدر در شهر خواب آلوده پیش سرمایه داری مشغول رویا پروری.

#### تمشک

http://tameshk.blogspot.com

#### زنانه ها

http://www.zananeha.com

وقتی رئیس جمهور مملکتی

## تلفنهای تماس با دبیران سازمان جوانان کمونیست:

0045 515296 20

0031-613248331

0049 1632693033

00358-400530468

001 604 709 8085

0044 78 90 80 9142

00905552048603

0046 70 48 68 647

0049 174 944 02 01

fax:001 781 735 8359

bahram-modarresi@web.de

دانمارک: امید حدابخشی

هلند: مجیدپستچی

آلمان: ایمان شیرعلی

فنلاند: سهند حسین زاده

کانادا: سامان احدی

انگلیستان: فواد عبدالمی

ترکیه: دیر تشکیلات خارج: مریم طاهری

دیر کمیته مرکزی: بهرام مدرسی

مشاور دیر: ثریا شهابی

آدرس پستی: Jawanan

Postfach 620 515

10795 Berlin

Germany

## جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان  
حزب کمونیست کارگری ایران

mosaber@yahoo.com

مصطفی صابر

Tel: 001 604 730 5566

www.jawanan.org

www.m-hekmat.com

www.rowzane.com

www.hambastegi.org

www.medusa2000.com

www.wpiran.org

www.childrenfirstinternational.org

از این سایت ها دیدن کنید:

## به سازمان جوانان کمونیست بپیوندید!